





## فهرست مطالب

- برگرفته هایی از کتاب پندها و مثل ها..... ۵
- برگرفته هایی از کتاب تفسیر سوره نور..... ۱۵
- برگرفته هایی از کتاب اشعار مثنوی و مولوی..... ۳۳
- برگرفته هایی از کتاب آنچه یک جوان باید بداند..... ۴۱
- برگرفته هایی از کتاب قطعات ..... ۵۱
- برگرفته هایی از کلیات اشعار سعدی علیه الرحمه..... ۶۵
- زنگ تفریح از محمد دانشی..... ۷۳
- برگرفته هایی از دیوان اشعار حضرت امام خمینی(ره)..... ۷۹
- برگرفته هایی از از خطبه، نامه و سخنان حضرت امیر(ع) در نهج البلاغه ..... ۸۳
- برگرفته هایی از کتاب غزلیات حافظ شیرازی..... ۹۱
- برگرفته هایی از کتاب بهار روح..... ۹۷
- برگرفته هایی از اشعار دفاع مقدس..... ۱۰۵

## پیشگفتار

وقتی شنیدم یکی از شخصیت‌های مذهبی کشور فرمودند:  
اکنون با توجه به کثرت مشغله مردم و کمبود فرصت برای مطالعه کتابهای قطور،  
خدا رحمت کند پدر و مادر کسی را که بتواند چند کتاب را در یک کتاب جمع  
کند، تا مردم در عین خواندن یک کتاب از چند کتاب بهره ببرند. لذا این حقیر  
بر آن شد تا به این کار مبادرت ورزم.

مجموعه ای که در اختیار دارید برگزیده از ۱۱ کتاب است که چند طنز نیز به  
آن افزوده شده است، امید که مقبول تمامی خوانندگان گرامی واقع گردد.

کرمان - محمد دانشی

**برگرفته هایی از کتاب**  
**پندها و مثل ها**  
**نوشته آیت الله حائری شیرازی**

## بینش آخرتی

### آموزش دوچرخه

آنهایی که می خواهند به کسی دوچرخه سواری یاد بدهند، می گویند، نگاه به دور کنید، نه نزدیک، کسانی که می خواهند دوچرخه سواری یاد بگیرند اگر به نزدیک نگاه نکنند تعادلشان بهم می خورد و به زمین می خورند. و وقتی دور را نگاه می کنند هم بهتر می بینند و هم بهتر می توانند تصمیم بگیرند و هم تعادلشان حفظ می شود. آن چه می تواند تعادل شما را در دنیا حفظ کند اینست که به دور نگاه کنید یعنی نگاه به آخرت داشته باشید آن چه انسان را متزلزل، افسرده و خسته می کند و ناآرامی بوجود می آورد، نگاه کردن به نزدیک است.

بعضی نگاهشان به دنیاست و برخی نگاهشان به آخرت است. آخرت دور است و کسی که توجهش به آخرت است در این جا می تواند تعادلش را حفظ کند و صبر و استقامت و شکیبایی داشته باشد. آن ها که نگاهشان به خود دنیاست، نگاه نزدیک می کنند و چون نگاه به نزدیک می کنند، می افتند و آسیب می بینند.

### استفاده از عمر

#### قایق سوراخ

این نفس، چیز عجیبی است، چنین نیست که اگر به آن باج دادی، آن هم به تو باج بدهد. اگر به آن باج دادی. دنبال یقه اش می گردد مثلاً از یکی دلت پر است، برای یک رفیقت به اسم درد دل، یکی دو تا غیبت کردی، خیال کردی حالا آرام می گیری؟

تشنه تر می شوی به غیبت، و برای هر کسی که رسید، می نشینی حرف می زنی. مثل این که آب شور دریا خورده ای. تشنه که آب شور بخورد تشنه تر می شود، آدمی که ناراحت است اگر غیبت کرد تشنه تر می شود، آدمی که ناراحت است اگر غیبت کرد تشنه تر می شود آدمی که خمار است، اگر یکی دو تا بست تریاک یا هروئین زد، خمارتر می شود، دور بعدی که می آید معتادتر می گردد.

پس این عمر است، هر چیزی از این عمر را که انسان به خدا داده، ثبت و حفظ می شود، هر چیزی را به خدا نداد غرق می شود مثل ما مثل کسی است که قایقش سوراخ است و آب داخلش میرود، یک قایق سالم کنار آن است که از قایق خودش که سوراخ است هر چه را در آن قایق سالم انداخت، انداخت. و هر چه نینداخت، اینجا مانده و قایق را سنگین می کند خودش و هر چه در قایق است با هم می روند ته آب، یک کاسه را گاهی روی آب می اندازد اگر این کاسه یک سوراخ به اندازه سوزنی داشته باشد کم کم آب از آن سوراخ داخل کاسه می رود، و بعدش یک دفعه ته می رود. کاسه عمر ما سوراخ است هر روزی یک قطره آب می رود داخلش و سنگین تر می شود.

## دنیا مزرعه آخرت

### تبدیل ارز

انسان باید سعی بکند خدا را مدنظر بگیرد و برای خدا حساب باز کند و بگوید خدایا من از امروز قرار گذاشتم بعضی کارهایم را برای تو بکنم، حالا همه اش را نه، من یک دو تا کار را بگذارم به حساب تو و پیش تو حسابی باز کنم و چیزهایی را بریزم به آن حساب چون انسان فردا می خواهد در جوار خدا زندگی کند، پس باید در حساب بانکی خدا چیزی داشته باشد که اگر خواست آن جا حواله بدهد چیزی در حسابش باشد. شما وقتی بخواهید از جایی به جای دیگر منتقل شوید. یا بخواهید به مملکت خارج بروید مقداری ارز آن کشور را همراهتان می برید و مقداری از پولتان را تبدیل به ارز می کنید.

انسان هم که می خواهد از دنیا به آخرت برود، باید مقداری از پول دنیای اش را تبدیل به پول آخرتی کند که وقتی وارد عالم آخرت می شود چیزی تبدیل به ارز کرده باشد، چون از این جا که نمی گذارند ریال دنیایی به آخرت ببری در بازرسی ها و کمرگ ها می گیرند و اگر گفتند به حسابی واریز می کنند که دیگر نمی توان بیرون کشید مثل فلک که پول انداختن داخلش آسان است ول پول از آن بیرون کشیدی مشکل است. حساب این از فلک هم سخت تر است

فلک را باز می توانی بشکنی و پول را در بیاوری، اما با این حساب کاری نمی توانی بکنی می گویند، امضایش به دست وزیر است و نخست وزیر و تصویب مجلس و خزانه دولت. انسان وقتی از دنیا می رود دیگر هیچ چیزی نمی شود به حسابش بریزی، باید از این جا برای آخرت خودش یک حسابی باز کند، تامین اعتباری بنماید و گشایش اعتباری بکند، به نام خودش یک شماره حسابی باز کند و از درآمدهایی که پیدا می شود قسمتی را در آن حساب آخرتی اندوخته نماید به عنوان ارزی که وقتی می خواهد آن جا برود نیاز به ارز که دارد. همان طور که برای رفتن به سفر حج شما قسمتی از تومانهای خودتان را به ریال سعودی تبدیل می کنید. این جا هم باید قسمتی از کار دنیایی خودتان را که تومان این دنیایتان هست به ریال آخرت خودتان تبدیل بکنید.

## حلال و حرام

### پاک سازی از مین

در جبهه راهی را مشخص می کنند و به شما می گویند از این قسمت پاکسازی و مین یابی شده عبور کنید، یعنی اگر کسی اشتباه بکند می رود روی مین.

این حلال و حرامی که خدا تعیین کرده بر اساس این است. حلالها را که مشخص کرده یعنی این جا مین ها خنثی شده و می توانید عبور کنید و گفته از حرامها نرو که روی مین می روید و مین هم منفجر می شود، ازدواج را گفته، راه عبوری است برای اطفال شهوات و برای تسکین، برای رسیدن به انس و محبت و پاسخ مثبت دادن به احساسات درونی، فطری و غریزی بشر، اگر فرد بخواهد از راه نامشروع برود عیناً مثل این است که روی مین رفته است شرف، حیثیت، ارزش و تقوایش بر باد می رود.



## آثار بی تقوایی

### مرغ و تخم مرغ

نفسانیت، در قدم اول سود دارد، اما قدم آخرش خراب است، مثل کسی که مرغ تخمگذار داشته باشد و آن را سر ببرد امروز دیگر تخم مرغ ندارد، اما مرغ پلو دارد. ولی فقط امروز فردا دیگر نه از مرغ خبری است نه از تخم مرغ، بی تقوایی یعنی از مایه خوردن، انسان وقتی دروغ گفت از مایه خورده است ممکن است گاهی انسان با دروغ ۱۰ تومان گیرش بیاید اما وقتی فهمیدند دروغ گفته دیگر به حرفش اعتنا نمی کنند.

مرغ را نخور و تخم مرغش را همیشه بخور، بی تقوایی خرج کردن یک شبه این اعتماد و ارتباط با مردم است.

کسی که مثلاً دلش هوای آب گوشت کرده و برای آن تنها لباس خود را فروخت و با پولش آب گوشت خورد شب که شد دیگر لباس ندارد تا خود را گرم کند. و در سرما می ماند با لباسی که یک عمر گرمش می کرد شکم را یک روز گرم کرد و تمام شد انسان باید اصل تقوایش را نخورد آن را حفظ کند.

کار تقوایی مثل درخت باغداری است یکی دو سال اولش خرج دارد و دخل ندارد بعد درختها که رشد می کنند و میوه می دهند و مخارج جدید هم کمتر می شود به تدریج بر دخل و درآمد اضافه می گردد و از خرج کم می شود، اگر انسان روی اصول تقوا حرکت کند، این طور است.

## تخصص و تعهد

### وزنه و بازو

« تخصص » وزنه است و « تعهد » بازو. وزنه بزرگتر بازوی قویتر می خواهد اشتباه آمریکا اینست که همه وزنه ها را آماده کرده اما بازو و نیرو ندارد مثل وزنه برداری که به خاطر غرورش در صحنه نمایش بزرگترین وزنه را می خواهد بلند کند اما نمی تواند آن را نگهدارد و بزمین می خورد دنیا چنین شده است،

حال که تخصص وزنه است و تعهد بازوست شما که وزنه را اضافه می کنید مواظب بازوی خود باشید.

## کرامت غیبی

### ضربه گلدان

چندی پیش بچه ای نابینا شده بود مادرش او را پیش هر طبیبی برای معالجه برود جواب رد شنید تا این که تصمیم گرفت او را ببرد مشهد کنار آن طبیب حقیقی و حاذق، شاید نظری کند.

وقتی وارد حرم شد تصمیم گرفت اگر با زحمت هم که شده بچه را به کنار ضریح برساند موقعی که بچه را به کنار ضریح رسانده بود تا چشمان او را به آن شبکه های ضریح تماس بدهد که شاید شفا پیدا کند، یکی از خدام حرم مشغول تمیز کردن گلدانهای بالای ضریح بود. ناگهان یک گلدان از دست او می افتد و اتفاقاً روی سر همین بچه فرود می آید و سر او می شکند و خون جاری می شود، همه آن ها که آن جا بودند تاسف می خوردند، از جمله مادر بچه، که می گوید: بچه ام را آورده بودم تا شفا پیدا کند، آسیب دیگری هم دید! با یک حسرتی این بچه را به بیمارستان منتقل می کنند.

یکی دو روز گذشته بود که آن زن کنار ضریح حضرت آمد و زار و زار می گریست بنحوی که توجه همه را جلب کرده بود، می گفت: پس از شکستن سر بچه، او را به بیمارستان بردیم، امروز که رفتم تا به او سر بزنم دیدم بینایی او برگشته است. از دکتر جهت را سؤال کردم در جوابم گفت این بچه لخته ای از خون در سر داشته است که مانع بینایی او شده بود و با فرود آمدن آن گلدان، لخته های خون بیرون ریخته و بینایی اش برگشته است.

حال، تمامی مشکلاتی که در زندگی ما رخ می دهد شبیه همان فرود آمدن گلدان است. شکیباش، باور کن که پشت آن شکستگی، بینایی است و دنیا را

آن طور که هست می بینی، این گلدان و مصائب تعلقات دنیوی را از سر انسان خارج می کنند و او را بصیر کرده و به او بصیرت می بخشند.

## شهدا وقف راه خدا

### مالکیت

در زندان بودم که شنیدم مرحوم مادرم کسالتی دارد به من اجازه داده شده که از زندان با مادرم تلفنی صحبت کنم در آن حال از خدا خواستم که بر زبانم مطالبی جای کند که کید آن ها را خنثی نماید. بعد از یک سلام و احوالپرسی عادی به مادرم گفتم: مادر شما اگر خواستی چادرت را به شکل خاصی بپوشی کسی می تواند به شما بگوید، چرا؟ مادرم گفت: خوب برای چه این سؤال را می کنی؟ گفتم شما جواب مرا بدهید گفت نه کسی نمی تواند چیزی بگوید. به دیگران مربوط نمی شود چون چادر مال من است و من صلاح دانستم که به آن شکل بپوشم.

گفتم اگر شما خواستی با قیچی چادرت را دو نیم کنی کسی می تواند به تو بگوید چرا؟ گفت: نه، این چه حرفی است؟ گفتم: مادر من، مال کی هستم؟ گفت مال خدایی، گفتم شما اختیار مال خودت را داری ولی خدا اختیار مال خودش را ندارد؟ گفت من که چیزی نگفتم هر چه خدا بگوید من حرفی ندارم تو به وظیفه خود عمل کن! باید حداقل به اندازه ملک خودمان برای خدا حق فائل باشیم، این را نه خطاب به شما خانواده های شهدا می گویم، به شما می گویم که به دیگران بگویید. آنهايي که می آیند و چیزی می گویند محکم بگویید که ما خدا را مالک خود و این ها را ملک او می دانیم اگر این ها ملک اوست و تنها امانتی در دست ما، ما باید ملک را به ملک برگردانیم، باید انسان خودش را وقف خدا و راه خدا بکند.

انسان وقتی وقف راه خدا شد، موقوفه خداست و خدا اگر خواست یک مرتبه مصرف می کند و اگر خواست بتدریج مصرف می کند.

مثل آن که شما اعتباری را در اختیار کسی قرار دهید، اگر دلش خواست حواله می فرستد و یک مرتبه می گیرد و اگر دلش خواست بتدریج حواله می کند. شهیدان ما خودشان را در اختیار خدا گذاشتند و خداوند یک جا حواله کرد، دیگران که هنوز شهید نشده اند و خود را در اختیار او گذاشته و وقف او کرده اند، خداوند صلاح را در این دیده که این ها را به اقساط مصرف کند.

### اشتیاق به مرگ

#### سبد مروارید

فرض کنید غواصی را به یک طناب به عمق دریا فرستاده باشند تا سبدی از مروارید را بالا بیاورد، طبیعتاً آن غواص، همین که یک سبد مروارید جمع آوری کرد طناب را تکان می دهد که مرا بکشید. چرا؟ چون می ترسد که خطری برای او پیش بیاید و نتواند خود را بالا بکشد. انسان هم در دنیا همین طور است. اما اهل این دنیا نیستیم.

این دنیا محل زیر آبی ماست. همان طور که غواص اهل زیر آب دریا نیست و برای برنامه ای او را به زیر آب فرستاده اند، انسان هم اهل عالم معنویت و عالم ملکوت و بالاست و برای برنامه ای او را به ته این دریا فرستاده اند. حال اگر غواص چیزی را جمع نکرده باشد هرچه از بالا طناب را تکان بدهند که موقع بالا آمدن است می گوید من هنوز کاری نکرده ام، دلش می خواهد طناب را تکان ندهند و خودش هم هیچ وقت آن را تکان نمی دهد، برخلاف آن کسی که سبدش را پر کرده باشد خودش طناب را تکان می دهد که مرا بالا بیاورید. انسان، هنگامی که اعمال صالحی انجام داده، دائماً اصرار و اشتیاق دارد که از این دنیا برود تا مبادا اعمالش از کف برود اما آنکه اعمال صالحی ندارد، نه تنها تمنا و آرزوی مرگ ندارد بلکه از آن وحشت دارد.

## رابطه ی رزق و انفاق

### ظرف آب

رزق، مثل آبخور مرغهای مرغداریهاست. اگر آبخوری آنها را دیده باشید این طور است که کمی بالاتر از لبه، ظرفی را سوراخ کرده و آن را پر از آب می کنند و روی یک ظرف بشقاب مانند بر می گردانند، هوا وارد می شود و آب توی بشقاب زیرین می آید. وقتی آب در بشقاب جمع شد و مقابل سوراخ رسید متوقف می شود جوجه ها می آیند از این آب ها می خورند و سطح آب پایین می آید. همین که جلوی آن سوراخ باز شد دوباره آب جریان پیدا می کند یعنی وقتی مصرف شد، تولید می شود، نه این که تولید می شود تا مصرف شود. روزی همیشه همراه با مصرف است، نه تولید، اگر ده جوجه آب بخورند، آب بیشتر بیرون می آید، پنج جوجه بخورند، کمتر بیرون می آید، مسئله روزی انسان هم این چنین است اگر کسی هزینه یکی دو خانواده را تامین کند، مصرف آن ها، موجب شدت جریان درآمد می شود، و هر کسی روزی خودش را می خورد. اگر انسان این معنی را بداند وقتی کسی به او بگوید یکی کمکی به من بکن، خوشحال می شود که موردی پیش آمده که باید خدمتی کند، می فهمد که بناست خدا به او روزی دهد، که این ها می آیند و چیزی از او می خواهند. اما اگر سفره اش را بست و جلوی مصرف را گرفت. روی هم بند می آید.



# برگرفته هایی از کتاب

## تفسیر نور

تالیف حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ محسن قرائتی

**حزب الله**

آیه ۵۶ سوره مانده

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

ترجمه:

هر کس که با خدا و پیامبرش و مومنان پیوند ولایت داشته باشد ( بدانند که پیروز است زیرا ) قطعاً حزب خدا پیروز است.

نکته:

این آیه که ولایت پذیری نسبت به خدا و رسول و ایمان آورندگان را بیان می کند، می فهماند که مراد از (ولیکم در آیه قبل سرپرست و حاکم است نه دوست و یاور، چون تعبیر حزب الله و غالب بودن آنان اشاره به نظام قدرتمند و حکومت دارد. حزب، گروه با قدرت و صلابت (معجم الوسیط)

پیام ها:

۱- حزب الله تنها کسانی اند که ولایت خدا و رهبری پیامبر (ص) و اهل بیت را پذیرفته باشند.

۲- هم اسلام، دنیا را می گیرد (لیظهره علی الدین کله) و هم غلبه نهایی با شیعه در دنیاست ( و من يتول .... هم الغالبون)

۳- پیروزی همه جانبه در سایه رهبری حق است (و من يتول .... هم الغالبون)

۴- چون پیروزی، بدون تشکیلات، مدیریت، قدرت، وحدت و جرات امکان ندارد، پس (حزب الله) برای حاکمیت و غلبه با یداین صفات را داشته باشد.

۵- غلبه اسلامی، نوعی رستگاری و عزت و صلابت همراه با منطق است نه تنها زور و کودتا ( حزب الله هم الغالبون)، ( حزب الله هم المفلحون)

۶- چون خداوند غالب است، (والله غالب علی امره)، وابستگان به او هم غالبند

(حزب الله هم الغالبون)



## دفاع

### سوره نساء آیه ۷۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اند (با هوشیاری کامل) سلاح خود را بردارید و آماده باشید پس بصورت دسته های پراکنده و نامنظم و یا به صورت گروهی (و ارتشی منسجم) بسوی دشمن حرکت کنید.

توضیح:

در آیه پیش اطاعت از خداوند و رهبری معصوم و حاکمیت پیامبر مطرح شد. در این آیه هشدار به ضرورت قدرت، هوشیاری و آمادگی رزمی برای امت اسلامی و رهبری حق مطرح است.

حذره، یعنی بیداری، آماده باش، وسیله دفاع، ثبات (جمع ثبه) دسته های پراکنده (شامل گروههای پارتیزانی که دشمن را گیج و تمرکز فکری او را سلب می کند)

### پیامها و نکته ها

۱- مسلمانان باید به حال آماده و بیدار باشند. از طرحها، نفرات، نوع اسلحه، روحیه، همکاری داخلی و خارجی دشمنان آگاه باشند و متناسب با آن طرح ریزی و عمل نمایند.

۲- مسلمانان باید دوره های نظامی ببینند. (خذا حذرکم)

۳- مسلمانان باید بسیج شوند (انفروا جمیعاً)

۴- مسلمانان باید از تاکتیک های مختلف مقابله با دشمن استفاده کنند (ثبات و انفروا جمیعاً)

۵- مسلمانان باید مرزهای کشور خود را حفظ کنند.

عمل به پیام این آیه، رمز عزت است و غلظت از آن، رمز سقوط و شکست مسلمانان می باشد.

## خمس

### سوره انفال آیه ۴۱

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ  
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ  
يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

#### ترجمه:

و بدانید که هر چه غنیمت بدست آورید، همانا خمس (یک پنجم آن) برای خداوند و رسول خدا و خویشاوندان (اهل بیت) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده ما، در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه با ایمان و بی ایمان (روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورید، و خداوند بر همه چیزی توانا است.

#### نکته:

به عقیده شیعه و طبق روایات، غنیمت در این آیه، مخصوص غنائم جنگی نیست، بلکه شامل هر گونه درآمد از معادن، غواصی، تجارت و ... می شود و نزول آیه در مورد جنگ بدر دلیل نیست که منظور، تنها غنائم جنگی باشد. در اولین آیه این سوره، تمام انفال را از آن خدا و رسول دانست، در این آیه فقط یک پنجم غنائم را از آن خدا و رسول دانسته است. اگر مراد از غنیمت، تنها غنائم جنگی باشد، باید گفت یک مورد خمس در این آیه و موارد دیگر در روایات مطرح است.

ذی القربی، به دلیل روایات بسیار شیعه و برخی روایات اهل سنت، همه بستگان پیامبر (ص) نیستند بلکه امامان اهل بیت اند که مقام رهبری دارند و خمس متعلق به رهبر و حکومت اسلامی است، نه همه فامیل پیامبر (ص) مصرف دیگر خمس، مساکین و در راه ماندگان از سادات بنی هاشم است، چون زکات بر فقرای سادات حرام است و باید از طریق خمس نیازهای آنان تامین شود.

علاوه بر روایات که ذی القربی را امامان معصوم می داند، قرار گرفتن آن در ردیف الله و رسول به خصوص با حروف «لام» نشانه آن است که ذی القربی افراد در خط خدا و رسولند.

### پیام ها:

۱- حال که با نصرت الهی در بدر پیروز شدید از پرداخت خمس غنایم طفره نروید.

۲- خمس غنیمت، به خاطر رسالت و مقام حکومت است نه شخص

۳- حکومت و رهبری، برای تبلیغ و رسالت بودجه لازم دارد (لله و للرسول)

۴- خمس واجب است، گر چه درآمد و غنائم، کم باشد (من شی)

۵- ایمان، عامل ایثار است (لله خمسه ..... ان کنتم.....)

۶- گذشت زمان آن قدر دشوار است که گاهی رزمندگان هم در آن می مانند.

۷- محرومان و حکومت، مالک ۲۰ درصد سود اموال مردمند.

۸- خداوند نیاز به سهم ندارند، ذکر سهم خدا، برای حاکمیت ولایت خط خدا و رسول است.

۹- سهم خدا، صرف اعلاء کلمه حق، کعبه، تبلیغات دینی و حاکمیت قانون الهی می شود.

۱۰- محرومیت زدایی، از برنامه های اسلام است و باید از ثمره جهاد و غنائم، به سود فقرا گام برداشت.

۱۱- نشانه ایمان کامل، تسلیم صد در صد در برابر همه قوانین الهی است، نه تنها در عبادت و حتی جنگ (ان کنتم ....)

۱۲- روز جنگ، روز جدایی راستگویان از دروغگویان (الفرقان)

۱۳- امداد الهی در جنگ بدر، حقانیت اسلام را روشن کرد.

۱۴- همانگونه که غرامت هر گونه ضرر است، نه ضرر جنگی، غنیمت هم هر گونه منفعت است نه درآمد جنگی.

۱۵- سهم خدا در اختیار رسول است و سهم رسول در اختیار امام (طبق روایات، تفسیر صافی)

- ۱۶- تصمیم گیری در مقدار سهم برای موارد یاد شده در آیه، با امام است ( امام رضا(ع) تفسیر صافی)
- ۱۷- برای گرمی داشتن طبقه محروم نام آنان در کنار نام خدا و رسول قرار گرفت.

### حیوان آدم نما

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

ترجمه:

و همانا بسیاری از جن و انسان را برای دوزخ آفریدیم (چرا که) آنان دل‌هایی دارند که با آن حق را درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند، آنان همان غافلانند.

نکته:

این آیه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ می‌داند و در آیه دیگری (ذاریات: ۵۶) خلقت جن و انس را برای عبادت می‌شمارد. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ کدام صحیح است؟

**پاسخ:** هدف اصلی آفرینش، خداپرستی و عبودیت است ولی نتیجه کار انسانها، در اثر عصیان و طغیان، به دوزخ رفتن است. حرف لام در لجهنم برای بیان عاقبت است نه هد، مثل نجار که هدف اصلی اش ساختن در و پنجره است، ولی نهایت کار به سوزاندن در بخاری هم می‌انجامد. آن هدف تبعی است نه اصلی

**سوال:** آیا فرشته مهم تر است یا انسان؟ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: در فرشته تنها عقل و در حیوان فقط غریزه حاکم است ولی انسان هر دو را

دارد. هر کس عقلش بر غریزه اش غالب شد، از فرشته برتر است و هر کس غریزه اش غالب بر عقلش شد از حیوان پست تر است (اولئک کالانعام بل هم اضل) پیام ها:

۱- آفرینش بر اساس رحمت است، ولی انسان با سوء استفاده از اختیار خویش دوزخی می شود لهم قلوب... .

۲- جن هم مثل انسان، تکلیف و اختیار و کیفر و پاداش دارد. (من الجن و الانس)

۳- کسی که از نعمتهای الهی بهره صحیح نبرد، بدتر از کسی است که فاقد آنهاست (بل هم اضل)

۴- انسان در داشتن چشم و گوش و قلب، شبیه حیوان است ولی کیفیت و هدف بهره برداری انسان باید بهتر و بیشتر باشد وگرنه همچون حیوان و حتی پست تر است، چشم باید علاوه، بر ظاهر، ملکوت را ببیند، و گوش، علاوه بر سر و صداهای ظاهری، زمزمه های باطنی را بشنود.

انسان بوسیله شناخت و معرفت، برتر از حیوان است و اگر آن نبود با حیوان برابر است. (لایفقهون - کالانعام)

۵- انسانهای بی فکر و بی بصیرت مثل چهارپایانند، در بی تفاوتی، شکمپرستی، استثمار شدن و بار کشیدن، محرومیت از لذت معرفت و ...

۶- انسانهای بی بصیرت از این مسائل غافلند و آنها عبارتند از هدف، خدا، امکانات آخرت، ذریه، آیات الهی، قانون خدا، الطاف گذشته، گناهان خویش

۷- غافلان، از حیوانات بدترند. (بل هم اضل)

۸- دوزخی شدن بسیاری از انسانها، بخاطر بهره نبردن از نعمتهای الهی در مسیر هدایت و کمال است زیرا با داشتن چشم و گوش و دل، خود را به غفلت زده اند.

## تقوا

### سوره انفال آیه ۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه

ای کسانی که ایمان آوردید. اگر تقوای الهی داشته باشید. خداوند باریتان فرقان (قوه شناخت حق از باطل) قرار می دهد و گناهان را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

نکته:

معیارهای شناخت حق از باطل متعدد است از جمله:

(الف) انبیا و اولیاء الهی، در حدیث می خوانیم (ما فارق علیاً فقد فارق ...) هر کس علی را رها کند خدا را رها کرده است. (ملحقات احقاق الحق جلد ۴ ص ۲۶)

(ب) کتاب آسمانی، که با عرضه به آن می توان حق را از باطل تشخیص داد.  
(ج) تقوا، چون طوفان غرایز و حب و بغض های همراه با بی تقوایی مانع درک حقایق است. فرقان و قدرت تشخیص حق و باطل، حکمت و بینش خدادادی است و به پایه سواد و معلومات ربط ندارد.

به گفت فخر رازی: تکفیر سیئات، پرده پوشی در دنیا است و مغفرت، رهایی از قهر خدا در آخرت، و به گفت تفسیر نمونه، تکفیر، محو آثار اجتماعی و روانی گناه است و مغفرت بخشایش نسبت به دوزخ است.

### پیام ها:

- ۱- تقوا، عامل شناخت صحیح (فرقان) و آبرو و حیثیت اجتماعی (یکفرعنکم) و مغفرت اخروی است. (یغفرلکم)
- ۲- کسانی که تمایلات نفسانی را کنار بگذارند، حق را تشخیص می دهند و تقوا، سبب پیدایش بینش صحیح است.

حافظ گوید:

جمال یار ندارد حجاب و پرده، ولی غبار بنشان تا نظر توانی کرد  
 حقیقت سرایی است آراسته هوا و هوس گردبرخاسته  
 نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

## ولایت و رهبری

آیه ۵۵ سوره مائده

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
 الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

ترجمه

تنها ولی و سرپرست شما خداوند و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آورده اند و نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

نکته

در شان نزول آیه آمده است: سائلی وارد مسجد رسول (ص) خدا شد و از مردم درخواست کمک کرد، کسی چیزی به و نداد، علی علیه السلام به او اشاره کرد و در حالی که مشغول نماز بود، در حال رکوع انگشتر خود را به سائل بخشید. در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد.

ماجرای فوق را ده نفر مانند ابن عباس، عمار، جابر بن عبدالله، ابوذر، انس بن مالک، بلال و ... نقل کرده اند و شیعه و سنی در این شأن نزول توافق دارند. عمار یاسر می گوید، پس از انفاق انگشتر و نزول آیه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه)(المیزان)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم برای بیان مقام حضرت علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود و خود علی علیه السلام برای حقانیت خویش، بارها این آیه را خواند. (المیزان) ابوذر که خود شاهد ماجرا بوده است، در مسجد الحرام برای مردم داستانی را نقل می کرد. (مجمع البیان)

کلمه «ولی» بمعنی دوست و یاور نیست، چون دوستی و یاری مربوط به همه مسلمانان است نه آنان که در حال رکوع انفاق می کنند. طبق روایات مراد شخص علی بن ابیطالب علیه السلام است و اطلاق لفظ جمع (آمنوا) بر یک نفر، برای اهمیت اوست. مانند آیه مباحله (انفسنا و انفسکم)

### پیامها :

۱- اسلام هم دین ولایت است و هم دین برائت، جاذبه و دافعه، در آیات قل، از ولی قراردان یهود و نصارا نهی کرد، اینجا می فرماید، خدا و رسول و علی علیه السلام را ولی خود قرار دهید.

۲- روح ولایت خدا و رسول و علی علیه السلام یکی است (ولیکم) و گرنه می فرمود (اولیائکم)

۳- معمولاً نماز و زکات در کنار هم مطرح می شوند، ولی در این آیه، هر دو به هم آمیخته اند (دادن زکات در حال رکوع)

۴- کسانی که اهل نماز و زکات نیستند، حق رهبری بر مردم را ندارند.

۵- برای رسیدن به محرومان، حتی نماز خود را مانع ندانید، فقیر نباید از جمع مسلمانان دست خالی برگردد.

۶- توجه خلق، برای خدا، ضرری به اخلاص نمی زند (زکات در حال رکوع) (خلق منهای خدا، مارکسیسم است، خدای منهای خلق رهبانیت است، و اما خلق، در مسیر «الله» روش اسلام است)

۷- کسی که نسبت به آه فقرا بی تفاوت باشد نباید رهبر و ولی شما باشد.

۸- کارهای جزئی (مثل انفاق) نماز را باطل نمی کند.

۹- قرآن، به صدقه مستحق و به انگشتر هم «زکات» گفته است «یوتون الزکوه»

۱۰- ولایت بر مسلمین، اول از آن خداست، سپس پیامبر، بعد امام، بعد ولی فقیه

۱۱- پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها علی رهبر مسلمانان جهان است.



۱۲- بهترین نوع معرفی آن است که اوصاف و خصوصیات کسی گفته شود و مخاطبان، خودشان مصداق آن را پیدا کنند. (در این آیه بدون نام بردن از علی علیه السلام) اوصاف و افعال او را بر شمرده است.

## آزمایش الهی

سوره بقره آیه ۱۵۵

وَلْتَبْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ  
الْتَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ

ترجمه:

قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصول، آزمایش می کنیم و بشارت بده صابران را.

توضیح:

خداوند متعال همه انسانها را آزمایش می کند، اما آزمایش و امتحان هم یکسان نیست، تمام جهان، صحنه آزمایش و حتی پیامبران نیز مورد امتحان قرار می گیرند، و تمام تلخی ها و شیرینی ها وسیله امتحان هستند. باید بدانیم که آزمایش های خداوند برای رفع ابهام نیست، بلکه برای شکوفایی استعداد و پرورش انسانهاست. وسایل آزمایش الهی، تمام حوادث تلخ و شیرین و از جمله ترس گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات، ترس از دشمن، محاصره اقتصادی، یاری رساندن به جنگ و جهاد و اعزام فرزندان و عزیزان به میدانهای نبرد، از جمله امتحانات است. و اینها در اولین جنگ اسلام (جنگ بدر) بود و در زمان ظهور امام زمان (عج) نیز خواهد بود. که باید مسلمانان خود را برای این انقلاب جهانی آماده سازند.

## پیام ها و نکته ها

- ۱- آزمایش و امتحان یک سنت حتمی الهی است.
- ۲- همانگونه که درختان استعداد باطنی خود را با میوه ها و شکوفه ها نشان می دهند، انسانها نیز باید استعدادهای خود را با صبر و استقامت نشان دهند.
- ۳- لازم نیست همه مردم با همه وسایل آزمایش شوند، بلکه ممکن است.
  - الف) هر کس با چیزی آزمایش می شود.
  - ب) فردی در آزمایش رو سفید باشد و طی امتحان دیگری رسوایی به بار آورد.
  - ج) ممکن است آزمایش فردی وسیله آزمای دیگری باشد. مثلاً کسی فرزندش از دنیا می رود و او با فقدان فرزند، آزمایش می شود و در همین صحنه مردم دیگر نیز آزمایش می شوند که با شخص داغدیده چگونه برخورد می کنند.
- ۴- ناگواریها سبب رشد است، بسیاری از صفات انسان از قبیل صبر، رضا، تسلیم، زهد، تقوا، علم و ایثار، برخورد با تنگدستی ها است.
- ۵- گاهی کم شدن مال و محصولات با پیدا شدن خوف و ترس و سایر مشکلات به خاطر آزمایش الهی است ولی بعضی اقوات نیز بخاطر کیفر اعمال خود انسانهاست. انسانها گاهی مرتکب بعضی گناهان می شوند که خداوند آنها را به برخی گرفتاریها مبتلا می کند.
 

حضرت علی در نهج البلاغه می فرمایند ، (همانا خداوند بندگان خود را بخاطر اعمال فاسدشان به کمبود محصول و حبس برکت و بسته شدن منابع خیر، گرفتار می کند، تا متذکر شوند و توبه نمایند.

ولی همین تنبیه، آزمایش است. همانگونه که در برابر ایمان نعمتی می دهد که وسیله آزمایش است، چنانکه در سوره جن آیه ۱۶ می فرماید هر آینه ایشان را آبی فراوان، نوشاندیم تا آنها را آزمایش کنیم.
- ۶- مورد بشارت در آیه «و بشر الصابرين» بیان شده است تا شامل انواع بشارتها باشد.

۷- برای مبارزه با خوف از دشمن نیاز به توکل و یاد خداست و برای مبارزه با کمبودها نیاز به صبر است که در دو آیه قبل (واستعینوا بالصبر و الصلوه) را نشان داده است.

## حیات فکری

سوره انفال آیه ۲۴:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ  
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آوردید! هر گاه خداوند و رسول، شما را به چیزی که حیاتبخش شماست دعوت می کنند، بپذیرید، بدانید که خداوند، میان انسان و دل او حایل می شود، و اینکه به سوی محشور می شوید.

نکته:

حیات انواع مختلفی دارد.

۱- حیات گیاهی (یحیی الارض بعد موتها) خداوند زمین را زنده می کند.

۲- حیات حیوانی (لمحیی الموتی) مردگان را زنده می کند.

۳- حیات فکری (من کان میتا فاحییناه) مرده بود، زنده اش کردم.

۴- حیات ابدی (قدمت لحياتی) کاش برای زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم. مقصود از حیاتی که با دعوت انبیا فراهم آید، حیات حیوانی، نیست، چون بدون انبیا نیز این نوع حیات هست بلکه حیات فکری و عقلی و معنوی است. حایل و فاصله شدن خدا میان انسان و قلبش، نشان دهنده حاضر و ناظر بودن خداوند در همه جا و احاطه همه موجودات است و اینکه قدرت و توفیق از اوست. از رگ گردن به ما نزدیکتر است. فعالیت عقل و روح نیز بدست اوست.

## پیام ها:

- ۱- پذیرش دعوت پیامبر، دعوت خداست. (دعاکم) به جای (دعواکم)
- ۲- حیات انسان، در ایمان و عمل صالح است و انبیا هم به همان دعوت کرده اند (لمایحیکم) (نحل و ۹۷)
- ۳- احکام اسلام حیات معنوی می بخشد، مثل دارو یا عمل جراحی که حیاتبخش است.
- ۴- حرکت در مسیر انبیاء حیات واقعی است و کناره گیری از آن، مرگ انسانیت است.
- ۵- حیات، ارزشمندترین چیز است و راه پیامبران نیز پر بهاترین نعمتها است.
- ۶- طبق روایات شیعه و سنی، یکی از مصادیق حیات طیبه، پذیرش ندای اسلام (ص) در مساله ولایت علی بن ابیطالب (ع) و اهل بیت اوست. (تفسیر قرآن) از مناقب ترمذی.
- ۷- کسی که به حضور و احاطه خداوند ایمان داشته باشد و از دعوت پیامبران سرپیچی نمی کند (یحول بین المرء و قبله استجیبا)
- ۸- تا از دنیا نرفته اید و فرصت دارید به حق بگروید (بنابراین تفسیر که حایل شدن خدا بین انسان و قلبش کنایه از مرگ باشد).

## قرض دادن به خدا

سوره بقره آیه ۲۴۵:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند آنرا برای او چندین برابر کند و خداوند روزی بندگان را محدود و گسترده می سازد، و به سوی او باز می گردد.

**توضیح:**

در تفاسیر مختلف آمده است که در آیه قبل به جهاد تشویق کرد و در این آیه به انفاق و کمک ترغیب می نماید زیرا همانگونه که برای سلامت و صیانت جامعه نیاز به جهاد و تلاش مخلصانه است همچنین برای تامین محرومان و تهیه وسایل جهاد، نیاز به کمکهای مادی می باشد.

موضوع قرض دادن به خدا، هفت بار در قرآن آمده است. در تفسیر مجمع البیان شرایطی برای قرض الحسنه بیان کرده است. از جمله: ۱- از مال حلال باشد. ۲- از مال سالم باشد. ۳- برای مصرف ضروری باشد. ۴- بی منت باشد. ۵- بی ریا باشد. ۶- مخفیانه باشد. ۷- گیرنده وام آبرومندانه باشد. ۸- همراه با عشق و ایثار پرداخت شود. ۹- سریع پرداخت شود. ۱۰- قرض دهنده خداوند را بر این توفیق شکرگزار باشد.

**پیام ها و نکته ها :**

۱- برای به حرکت درآوردن مردم تشویق لازم است. (فیضا عفه اضعافاً کثیره)  
 ۲- کمک به خلق خدا، کمک به خداست. (یقرض الله، به جای قرض الناس)  
 ۳- جلوی بد آموزی و سوءبرداشت باید گرفته شود. اگر در اول آیه خداوند با لحنی عاطفی از مردم قرض می خواهد، بدنبال آن می فرماید: **(والله یقبض و یبسط)** تا مبدا گروهی همچون یهود خیال کنند که خداوند فقیر است و بگویند: **(ان الله فقیر و نحن اغنیاء)** و همچنین بدانید که قرض گرفتن برای رشد انسان است نه به خاطر نیاز او. منافقین می گویند: به مسلمانان انفاق نکنید تا از دور رسول خدا (ص) پراکنده شوند. قرآن در جواب آنها فرمود: در چه باوری هستند مگر نمی دانند خزائن آسمان ها و زمین در دست خدا است.  
 ۴- اگر ما گشایش و تنگ دستی را بدست خدا بدانیم راحت انفاق می کنیم.

**(والله یقبض و یبسط)**

۵- اگر بدانیم که ما بسوی او باز می گردیم و هر چه داده ایم پس می گیریم، راحت اتفاق خواهیم کرد. (البه ترجعون).

### امر به معروف و نهی از منکر

آل عمران آیه ۱۱۰:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ  
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ  
أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

ترجمه

شما بهترین امتی هستید که برای مردم ظاهر (و گزیده) شده اید. به خوبیها فرمان می دهید و از بدیها و زشتیها جلوگیری می کنید و به خدا ایمان می آورید و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان آوردند قطعاً به سود آنهاست. عده ای از آنان آورندگان ولی بسیاری از آنها فاسقند. توضیح در آیه ۴: همین سوره مرحله خاصی از امر به معروف و نهی از منکر که توسط گروه ویژه و رسمی صورت می گرفت، بیان شد در این آیه به مرحله عمومی که یک وظیفه همگانی است اشاره می شود:

**پیام ها و نکته ها:**

۱- بهترین امت بودن با شعار نیست با ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است.

۲- سفارش به خوبیها بدون مبارزه با فساد، کم نتیجه است (تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر)

۳- هر یک از افراد امت باید امر به معروف و نهی از منکر کند یک دختر ۹ ساله حق امر به معروف و نهی از منکر رئیس جمهور را دارد.

۴- در امت ساکت و ترسو، خیری نیست.

- ۵- چون امر به معروف و نهی از منکر از بهترین کارهاست، هر گروهی هم که بدان اقدام نماید بهترین گروه است.
- ۶- در امر به معروف شرط سن، منطقه، نژاد، و سواد و موقعیت اقتصادی و اجتماعی نقشی ندارد، فقط یک شرط لازم است و آن امت محمد (ص) بودن.
- ۷- مسلمان باید از موضع قدرت بتواند امر و نهی کند. (تامرون، خواهش نیست)
- ۸- امر و نهی می تواند عمیق باشد که از سرچشمه ایمان مایه بگیرد.
- ۹- امر به معروف و نهی از منکر به قدری مهم است که انجام آن رمز امتیاز امتهاست. (کنتم خیر امه)
- ۱۰- انسان در انتخاب راه آزاد است. (منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون)
- ۱۱- امر به معروف مقدم بر نهی از منکر است.
- ۱۲- امت اسلامی باید شرایط امر و نهی را (اعم از وحدت، علم، شیوه، هنر بیان، حاکمیت و ولایت) را داشته باشد و گرنه نمی تواند از مفسد رو به گسترش اجتماعی جلوگیری کند.
- ۱۳- گرایش اهل کتاب به شما بعید است. (ولو آمن)





**برگرفته هایی از کتاب  
مثنوی مولوی**

حقتعالی خلق را گوید به حشر  
 هین چه آوردید، دست آویز را؟  
 یا امید باز گشتنتان نبود؟  
 منکری مهمانیش را از خری  
 ورنه ای منکر، چنین دست تهی  
 اندکی صرفه بکن از خواب و خور  
 شو قلیل النوم هما یهجعون  
 اندکی جنبش بکن همچون چنین  
 وز جهان چون رحم بیرون روی  
 اولیا اصحاب کهنند ای عنود  
 می کشد شان بی تکلف در فعال  
 چیست آن ذات الیمین؟ فعلِ حَسَن

ارمغام کواز برای روز نشر  
 ارمغانی روز رستاخیز را  
 وعده امروز باطلتتان نمود؟  
 پس ز مطبخ خاک و خاکستری بری<sup>۱</sup>  
 ارمغان بهر ملاقاتش ببر  
 ارمغان بهر ملاقاتش ببر  
 باش در اسحار از یستغفرون  
 تا ببخشندت حواس دوربین  
 از زمین در عرصه واسع شوی  
 در قیام و در تقلب<sup>۲</sup> هم روقود<sup>۳</sup>  
 بی خیر ذات الیمین، ذات الشمال  
 چیست آن ذات الشمال؟ اشغال تن<sup>۴</sup>



بد گهر را علم و فن آموختن  
 تیغ دادن در کفِ زندگی مست  
 علم و مال و منصب و جاه و قران<sup>۵</sup>  
 پس غزا زین فرض شد بر مومنان  
 جان او مجنون، تنش شمشیر او

دادن تیغی به دست راهزن  
 به که آید علم را ناکس بدست  
 فتنه آمد، در کفِ بد گوهران  
 تا ستانند از کف مجنون، سنان  
 و استان شمشیر را ز آن زشت خو

<sup>۱</sup> بازگشت به سوی خدا مثل مهمانیست و کسی را در آن مهمانی راه می دهند که مومن به خدا باشد و به منکر خدا خاکستر مطبخ می رسد نه غذای مطبوع.

<sup>۲</sup> دگرگونی

<sup>۳</sup> خواب

<sup>۴</sup> اشغال تن، یعنی تن پروری

<sup>۵</sup> قرآن، یعنی بخت موافق

آنچه منصب می کند با جاهلان  
عیب او مخفی است، چون آلت بیافت  
جمله صحرا مار و کژدم پر شود  
مال و منصب، ناکسی آرد بدست  
یا کند بخل و عطاها کم دهد  
حکم چون دردست گمراهی فتاد  
احمقان سرور شد ستند و زبیم

از فضیحت کی کند صد ارسلان<sup>۱</sup>  
مارش از سوراخ بر صحرا شتافت  
چون که جاهل شاه حکم مُر<sup>۲</sup> شود  
طالب رسوایی خویش او شده است  
یا سخا آرد به ناموضع دهد  
جاه پندارید، در چاهی فتاد  
عاقلان سرها کشیده در گلیم

\*\*\*

لقمه ای کونور افزود و کمال  
روغنی کاید چراغ ما کُشد  
علم و حکمت زاید از لقمه حلال  
چون زلقمه تو حسد بینی و دام  
هیچ گندم کاری وجو بردهد؟  
لقمه تخم است و برش اندیشه ها  
زاید از لقمه حلال اندر دهان

آن بود آورده از کسب حلال  
آب خوانش چون چراغی را کُشد  
عشق و رقت زاید از لقمه حلال  
جهل و غفلت زاید، آن را دان حرام  
دیده ای اسبی که کره خر دهد؟  
لقمه بحر و، گوهرش اندیشه ها  
میل خدمت، عزم رفتن آن جهان

\*\*\*

صد هزاران دام و دانه است ای خدا  
دم به دم ما بسته دام نویم

ما چو م مرغان حریص بی نوا  
هر یکی گر باز و سیمرغی شویم

<sup>۱</sup> ارسلان، یعنی شیر، و به کنایه یعنی آدم زورمند

<sup>۲</sup> شاه حکم مر، یعنی فرمانروایی به زور

می رهایی هر دمی ما را و باز  
می نیندیشیم آخر ما به هوش  
اول ای جان دفع شر موش کن  
بشنو از اخبار آن صدر الصدور  
گر نه موشی دزد در انبار ماست  
گر هزاران دام باشد در قدم  
چون عنایات بود با ما مقیم

سوی دامی می رویم ای بی نیاز  
کین خلل در گندم است از مکر موش  
و آنگهان در جمع گندم کوش کن<sup>۱</sup>  
لا صلوة تمّ آلا بالحضور<sup>۲</sup>  
گندم اعمال چل ساله کجاست؟  
چون تو با مایی نباشد هیچ غم  
کی بود بیمی از آن دزد لئیم



استن<sup>۳</sup> حنانه از هجر رسول  
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون؟  
مسندت من بودم، از من تاختی  
گفت خواهی که تو را نخلی کنند  
گفت آن خواهیم که دایم شد بقاش  
آن ستون را دفن کرد اندر زمین  
تا بدانی هر که را یزدان بخواند  
آنکه او را نبود از آسرار داد

نالاه می زد همچو ارباب عقول  
گفت جانم از فراق گشت خون  
بر سر منبر تو مسند ساختی  
شرقی و غربی ز تو میوه چندند؟  
بشنو ای غافل کم از چوبی مباح<sup>۴</sup>  
تا چو مردم حشر گردد یوم دین  
از همه کار جهان بی کار ما ند  
کی کند تصدیق، او ناله جماد

<sup>۱</sup> موش کنایه از هوای نفس است که اخلاص و حضور قلب را از بین می برد.

<sup>۲</sup> یعنی نماز جز با حضور قلب درست نیست، صدر الصدور، یعنی سرور سروران

<sup>۳</sup> استن، یعنی ستون

<sup>۴</sup> مولوی می گوید، انسانهای غافل از چوب هم کمترند.

در جهان رد گشته بودی این سخن  
 آفکند شان نیم و همی در گمان  
 درفتند این جمله کوران، سرنگون  
 پای چوبین سخت بی تمکین بود  
 تا نیفتد سرنگون او بر حصا<sup>۳</sup>  
 درنگر کادم چه ها دید از عسی  
 چون عصا شد مار و اُسْتُن باخبر  
 گفت ای احمد، بگو این چست زود  
 چون خبر داری ز زیر آسمان؟  
 با بگویند آنکه ما حقیم راست  
 گفت آری حق از آن قادرتر است  
 در شهادت گفتن آمد بی درنگ  
 گوهر احمد رسول الله سفت  
 زد زخشم آن سنگها را بر زمین

گر نیندی واقفانِ امرِ کُن<sup>۱</sup>  
 صد هزاران زاهل تقلید و نشان  
 شبهه‌ای انگیزد آن شیطان دون  
 پای استدلالیان چو بین بود<sup>۲</sup>  
 پای نابینا عسا باشد عسا  
 دامن او گیر کودادت عسا  
 معجزه موسی و احمد را نگر  
 سنگها اند کفِ بوجهل بود  
 گر ر سولی چیه ست در ر ستم نهان؟  
 گفت: چون خواهی؟ بگویم آن چه است  
 گفت بوجهل این دوم نادرتر است  
 از میان مشت او هر پاره سنگ  
 لا الهَ گفت و الا الله گفت  
 چون شنید از سنگها بوجهل این



تا که شیرین می شد از ذکرش لبی  
 اینهمه الله را لبیک کو؟

آن یکی الله می گفستی شبی  
 گفت شیطان آخر ای بسیار گو

<sup>۱</sup> مولوی می گوید: اگر آگاهان به قدرت حق نمی بودند، این اعتقاد مردود شده بود که سنگ و چوب هم سخن می گویند.

<sup>۲</sup> مولوی می گوید: اگر آگاهان به قدرت حق نمی بودند، این اعتقاد مردود شده بود که سنگ و چوب هم سخن می گویند.

<sup>۳</sup> حصا یعنی سنگریزه

چند الله می زنی با روی سخت  
دید در خواب او خَضِر<sup>۱</sup> را در خَضْر<sup>۲</sup>  
چون پشیمانی از آن کِش خوانده ای؟  
زان همیترسم که باشم رد باب  
و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست  
جذب ما بود و گشود این پای تو  
زیر هر یاربِ تو لبیک هاست  
تا بکرد او دعوی عزّ و جلال  
تا نناد سوی حق آن بدگهر  
تا بخوانی مر خدا را در نهان  
خواندن با درد از دلبردگی است

می نیاید یک جواب از پیش تخت  
او شکسته دل شد و بنهاد سر  
گفت: هی از ذکر چون وامانده ای؟  
گفت لبیکم نمی آید جواب  
گفت آن الله تو لبیک ماست  
حیله ها و چاره جوییهای تو  
ترس و عشقِ تو کمندِ لطف ماست  
داد مر فرعون را صد ملک و مال  
در همه عمرش ندید او دردسر  
درد آمد بهتر از ملکِ جهان  
خواندن بی درد از افسردگی است



کار خود کن کار بیگانه مکن  
کز برای اوست غمناکی تو  
گوهرِ جان را نیایی فر بهی  
روز مردن گندِ آن پیدا شود  
مُشک چه بود؟ نام پاک ذوالجلال  
روح را در قعر گلخن می نهد  
گَنده ها از فکر بی ایمان او  
للخییثین الخبیث است، هین

در زمین دیگران خانه مکن  
کیست بیگانه؟ تنِ خاکی تو  
تا تو تن را، چرب و شیرین می دهی  
گر میان مُشک تن را جا شود  
مُشک را بر تن مزین بر دل بمال  
آن منافق مشک بر تن می نهد  
بر زبان نام حق و در جان او  
طیباب آیدز سوی طیبیین

<sup>۱</sup> خَضْر، یعنی خضر پیغمبر

<sup>۲</sup> خَضْر، یعنی بهشت

ور تو جزو جنّتی ای نامدار  
عیش تو باشد ز جنت پایدار  
ای برادر تو همه اندیشه ای  
مابقی، تو استخوان و ریشه ای  
گر گل است اندیشه تو، گلشنی  
وربودی خاری، تو هیمه گلخنی



خلوت از اغیار باید نه ز یار  
پوستین بهر دی آمد، نه بهار  
عقل با عقل دگر دو تا شود  
نورافزون گشت و ره پیدا شود  
نفس با نفس دگر خندان شود  
ظلمت افزون گشت و ره پیدا شود  
یار، چشم توسست، ای مرد شکار  
از خس و خاشاک، او را پاک دار  
گفت یار بد، بلا آشفتن است  
چونکه او آمد، طریقم خفتن است  
خواب، بیداری است چون با دانش است  
وای بیداری، که با نادان نشست  
چونکه زاغان خیمه بر بهمن<sup>۱</sup> زدند  
ببلان پنهان شدند و تن زدند  
ز آنکه بی گلزار، بلبلی خامش است  
غیبت خورشید، بیداری گُش است  
حس خفاشت سوی مغرب دوان  
راه حس راه خَران است ای سوار  
گر نبودی حس دیگر مر تو را  
جز حس حیوان، ز بیرون هوا  
پس بنی آدم مکرم کی بدی  
کی به حسّ مشترک محرم شدی  
گر تو کوری، نیست بر اعمی حَرَج  
ورنه، رو کالصبر مفتاحُ الفَرَج  
پرده های دیده راه، داروی صبر  
هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر  
آینه دل چون شود صافی و پاک  
نقشها بینی برون از آب و خاک  
هم به بینی نقش و هم نقاش را  
فرش دولت راه، و هم فراش را

<sup>۱</sup> خیمه زدن زاغان بر بهمن فرا رسیدن و نابودی زیباییهای طبیعت و در اینجا غلبه اهل ظاهر و دنیا دوستان

کی جوانِ نو، گزیند پیرزال  
 طبیبات و طیبیین، بر وی بخوان  
 گرم گرمی را کشید و سرد، سرد  
 باقیان از باقیان هم سرخوشند  
 نوریان مر نوریان را طالب اند  
 لایق جذبم و یا بد پیکرم

او جمیل است و مُحِبُّ للجمال  
 خوب خوی را کند جذب، این بدان  
 در جهان هر چیز چیزی جذب کرد  
 قسم باطل، باطلان را می کشند  
 ناریان مر ناریان را جاذب اند  
 او چو می خواند مرا، من بنگرم



در پی هر درد، درمان آفرید  
 بهر درد خویش بی فرمان او  
 که تو را رحم آورد آن، ای رفیق  
 ایمنی از تو مهابت هم ز تو  
 مصلحی تو، ای تو سلطان سخن  
 گر چه جوی خون بود، نیلش کنی  
 ز آب و گل نقش تن آدم زدی  
 با هزار اندیشه و شادی و غم  
 نیست بر صورت نه بر روی سستی<sup>۱</sup>  
 خواه عشق این جهان خواه آن جهان  
 چون برون شد جان، چرایش هشته ای؟  
 عاشقا! واجو که معشوق تو کیست

گفت پیغمبر که یزدانِ مجید  
 لیک زان درمان نبینی رنگ و بو  
 یاد ده ما را، سخنهای دقیق  
 هم دعا از تو، اجابت هم ز تو  
 گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن  
 کیمیا دارای که تبدیلتش کنی  
 آب را و خاک را بر هم زدی  
 نسبتش دادی و جفت و خال و عم  
 این رها کن عشقهای صورتی  
 آنچه معشوق است صورت نیست آن  
 آنچه بر صورت تو عاشق گشته ای  
 صورتش بر جاست این سیری ز چیست؟

<sup>۱</sup>ستی - یعنی بانوی بزرگ



**برگرفته هایی از کتاب  
آنچه یک جوان باید بداند**

**تالیف رضا فرهادیان**

### سفارش های سیدبن طاووس به فرزندش سید محمد

«سیدبن طاووس» یکی از برجسته ترین علمای قرن ششم که توفیق تشریف به خدمت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را داشت. در کتابی به نام (کشف المحجّه) در قسمتی از گفتارش در خصوص دوران بلوغ و تکالیف، خطاب به فرزندش چنین می گوید: اگر من با مراحم و عنایاتی که خداوند مرحمت فرموده، زنده بمانم. روز تشریف تو را به سن تکلیف (بلوغ) عید قرار می دهم و یکصد و پنجاه دینار صدقه خواهم داد.

اگر بلوغ تو فرا رسد با این کار قیام به خدمت حضرتش خواهم کرد، زیرا مال از اوست و من و تو بنده او هستیم. پس ای فرزندم، محمد، به یاد عظمت مقام و کمال و بخشندگی حضرتش باش که در این هنگام به تو اهمیت داده و فرشتگانش رقیب و عتید را به سوی تو فرستاد تا اعمال عبادی تو را حفظ نمایند و در روز حساب گواه بر تو باشند.

پس در دوران بلوغ و رشد خود، حق آنان را ادا کن و طاعت الهی را به جای آور! در اوقات زندگی خود با ایشان به خوبی و نیکی مصاحبت و همنشینی کن، بطوری که غیر از خوبی و زیبایی از تو چیزی نبینند و نشوند و ننویسند. اگر گاهی غفلتی از تو سر زد و از یاد خدا غافل شدی، فوراً توبه کن و بدون تاخیر، در مقام جبران آن برای و صدقه بده، که صدقه آتش گناه را خاموش می گرداند، و چون به سن و سالی که خداوند جل جلاله تو را به کمال عقل مشرف فرماید، بررسی و صلاحیت و شایستگی سخن گفتن و رو به رو شدن (در نماز) با حضرتش را به تو عطا کند و شایستگی ورود به ساحت قدسی اش را به اطاعات و بندگی به تو مرحمت فرماید، آن روز را در نظر بگیر و تاریخ آن را یادداشت کن و آن را از بهترین و بزرگترین اعیاد خود قرار بده و هر ساله در آن روز تجدید شکر خدا بنما و صدقه بده و بیش از پیش به طاعت خداوند بپرداز.

## عشق و جوانی

احساسات محبت آمیزی که در دوران جوانی رخ می دهد و تحت عنوان عشق خوانده می شود، ممکن است مورد سوء استفاده قرار گرفته و جوان را از جاده مستقیم کمال، منحرف سازد. عشق نوعی (کشش) و جاذبه ای نیرومند است که بین انسان و یک موجود خارجی، برای رسیدن به یک هدف، ایجاد می گردد. اگر منشا آگاهانه و انگیزه الهی داشته باشد، یکی از عالیترین تجلیات روحی انسان و از پرشکوه ترین جلوه های آفرینش به شمار می رود؛ اما اگر همین جاذبه عشق، تنها ریشه غریزی و شهوانی داشته باشد و انگیزه شیطانی پیدا کند، از مظاهر نفس اماره بوده و در این حالت، عقل و ایمان را در وجود آدمی تضعیف می کند، بطوری که فرد عاشق، دیوانه وار برای رسیدن به هر کار نامشروعی دست می زند، تا به کام خود برسد، حتی اگر در نظر مردم هم رسواییهایی به بار آورد.

پسران و دختران جوان باید مراقب این دامهای خطرناک و گوناگون که با نام دروغین (عشق پاک) بر سر راه آنان قرار می گیرد، باشند؛ دامهایی که پس از افتادن در آن غالباً رهایی از آن، بسیار دشوار است و کفاره لحظه ای غفلت و خوش بینی بیجا و تسلیم شدن در برابر الفاظ، ریاکارانه و تو خالی را، گاهی در یک عمر هم نمی توان پرداخت؛ بخصوص کسانی که از نظر محبت کمبودهایی دارند و در محرومیت به سر برده اند، خیلی زود تسلیم این اظهار عشقها و محبتهای ظاهری و دروغین شده و به دام افراد منحرف و حرفه ای می افتند.

## روابط جوانان با والدین

شما جوانان عزیز باید به خاطر داشته باشید که والدین شما انسانهای معصوم نیستند. بنابراین هم دارای صفات برجسته و نیک و هم دارای نقاط ضعفند. حال اگر نقاط ضعف آنها در خصوص کار شما و یا در طرز رفتارشان با شما

آشکار شود بهتر این است که با واقع بینی با آن برخورد کنید و این نقص را طبیعی بدانید. در ضمن، خصلتهای برجسته و نیک آنان، محبت پاک و بی‌آلایشان به شما به خصوص مواضبتی را که از ابتدای طفولیت تا کنون درباره شما داشته اند از نظر دور ندارید. آن را به خاطر داشته باشید و همواره از آنان قدردانی نمایید. به هر حال در جامعه امکانات زندگی و تحصیل برای همه یکنواخت و یکسان نبوده و بعضی از والدین به این مسائل آگاه نیستند و یا آموزشهای لازم را در این باره ندیده اند و آشنا به مسایل جوانان نمی‌باشند و درباره رفتار و کردار صحیح، آگاهی ندارند.

از طرفی باید با کمال میل و رغبت از راهنماییها و اندرزه‌های دلسوزانه و مفید آنان که حاصل چندین سال تجربه گذراندن عمر آنان است، بهره‌گیرید و در مواقعی که احیاناً با شما برخوردی تند می‌کنند، چشم‌پوشی نمایید هرگز نگذارید که والدین از شما آزرده خاطر شوند، چرا که در قرآن مجید، سفارشهای زیادی درباره پدر و مادر شده است؛ حتی در برخوردها از گفتن کوچکترین سخن نامناسب، چون آف که حالی از تنفر و دل‌تنگی از آنان است، به شدت نهی گردیده است.

## نظم در جوان

وجود نظم در زندگی جوان، یکی از مسائل بسیار مهم بوده و موفقیت او در آینده تحصیلی، مرهون رعایت کامل نظم و ترتیب در زندگی اش می‌باشد. انسان در سایه نظم بهتر می‌داند که چگونه زندگی کند، چطور از اوقات فراغت خود به نحو شایسته‌ای بهره‌برداری نماید.

منظور از نظم و ترتیب، انجام کارها و اعمال با هدف معین است، که از وحدت و هماهنگی لازم برخوردار باشد، بطوری که با رعایت آن انسان بتواند در مراجعه

و دستیابی به کارها و موضوعات و وسائل و اطلاعات، دچار سردرگمی و اتلاف وقت نگردد.

رعایت مقررات و قوانین جاری زندگی و قرار دادن هر چیزی در جای معین خودش و انجام دادن هر کاری در وقت و زمان خود نمونه ای از نظم است. نظم شامل همه مسائل زندگی از قبیل: لباس پوشیدن، نظافت کردن، خوردن، مسواک زدن، معاشرت با دوستان و فامیل و همچنین چیدن وسائل و نوشت افزار و کتابهای خود در جای معین، مطالعه کردن، حفظ نمودن اطلاعات، فراگیری معلومات، تفکر کردن و ..... می شود.

جوان باید بداند، کی بخواهد، کی بیدار شود، و چه وقت مطالعه کند و چه موقع تفریح و ورزش نماید و چه زمانی کارهای محوله خانه خود را انجام دهد، مکان و زمان هر چیزی را بموقع تشخیص دهد و برایش برنامه ریزی کند، هر چیزی را به جای خود بگذارد تا هنگام مراجعه به آن، دچار سردرگمی و آشفتگی نشود. قوای ذهنی و عقلی جوان در سایه نظم، ترتیب منطقی یافته و سبب موفقیت‌های درسی وی در آینده خواهد شد.

## اوقات فراغت

ایام جوانی به سرعت سپری خواهد شد و بار دیگر باز نمی گردد، جوان باید طوری برنامه زندگی خویش را تنظیم نماید که از اوقات فراغت خود به نفع سازندگی روحی و روانی خویش بهره گیرد و برای ادامه تحصیل و شغل مناسب در آینده، آمادگی لازم را به دست آورد.

باید قدر فرصتها و ایام پر ارزش جوانی را بداند و آن را بیهوده هدر ندهد.

حضرت علی (ع) می فرمایند: پیش از آن که دوره پیری ات فرا رسد از جوانی خود استفاده کن و نیز می فرماید: «کسی که وقت خود را به کسالت و بیهودگی صرف کند، به خوشبختی نمی رسد».

جوان باید در زندگی اش برنامه و نظم داشته باشد، تا اوقاتش چرا گاه وسوسه های شیطانی نگردد او باید از تفریح و ورزش برای سالم سازی بدن در جهت پرورش روح استفاده کند، زیرا تفریح سالم، انسان را از ملالت کارهای یکنواختی زندگی رهایی می بخشد حضرت علی (ع) می فرمایند: فرح و شادمانی، باعث وجد و نشاط می شود.

متاسفانه بعضی از جوانان ما نمی دانند، چگونه از اوقات فراغت خود بهره جویند. گاهی در خلال ایام تعطیلی و فراغت مرتکب گناه می شوند، و دست به کارهای نامشروع می زنند و در نتیجه، موجبات کسالت و پشیمانی خود و دیگران را فراهم می سازند. بنابراین، جوان می تواند قسمتی از فرصتهای خود را پس از مطالعه دروس به ورزش و انجام فعالیت های جسمی و هنری با دوستان خوب اختصاص دهد؛ از این رو انجام اعمال زیر را در ایام فراغت پیشنهاد می کنیم.

- استفاده از نرمش و حرکتهای سبک، بطور مرتب و روزانه و یا هفته ای یک بار، پرداختن به ورزشهای سنگین، مانند کوهنوردی، شنا، والیبال، فوتبال، کشتی و ... ولی نباید همه اوقات فراغت صرف ورزش شود بلکه با برنامه ریزی از فرصتها استفاده شایسته ای به عمل آید.

- هر جوانی باید استعدادهای ذوقی خود را نیز شناسایی کند و با اختصاص دادن وقت مناسبی آن را پرورش دهد، مثلاً می تواند در زمینه نقاشی، عکاسی، خطاطی، شعر، مکانیکی و الکترونیکی و غیره، پس از خستگی از مطالعه، پاره ای از فرصتهای مرده را که معمولاً بدون استفاده باقی می ماند، به این قبیل امور تفننی اختصاص دهد تا در این زمینه تجربه ای کسب کند.

پرداختن به امور ذوقی از این جهت اهمیت دارد که اولاً: بر توانایی انسان می افزاید.

ثانیاً: سبب تلطیف روح می شود و زندگی را از حال خشک و بی روح، خارج ساخته و شخصیت انسان را به صورت چند بعدی (نه یک بعدی) رشد می دهد. در مطالعه باید علاوه بر کتب درسی و کتابهای مفید در زمینه های اعتقادی، اخلاقی، تاریخی، سیاسی، به افزایش اطلاعات عمومی و فراگیری تجوید و قرائت قرآن و زبانهای خارجی نیز توجه داشت و در زمینه های مختلف بر اطلاعات خود افزود تا وسعت دید پیدا نماید.

پاره ای از مهارتهای فنی و عملی نیز در زندگی مورد نیاز است و بهتر است در دوران جوانی با استفاده از اوقات فراغت به فراگیری آن ها پرداخت، از قبیل: تعمیر وسائل مکانیکی، برقی و ... که ما را برای زندگی آینده آماده می سازند. پس باید همه جانبه فکر کرد و همه جانبه برنامه ریزی کرد و به پرورش استعدادهای فکری، ذوقی، هنری، علمی پرداخت تا دیدی واقع بینانه و شخصیتی جامع به دست آورد و به کمال انسانی نزدیک شد.

## آینده نگری

جوانان عزیز! شما در آینده اوقات زیادی در پیش رو خواهید داشت و هر وقت، فرصت، دست دهد، حق دارید از آن ها استفاده نمایید، ولی چگونه، چطور و با چه هدفی؟

شما کارهای جدی و مهمی در پیش دارید، مانند معاشرت با دوستان و همسالان، رفت و آمد با خویشاوندان و طرز رفتار با آنان، انتخاب رشته تحصیلی، پیدا کردن شغل و کار مناسب و کسب موفقیت در آن و ... و خلاصه روزی فرا می رسد که باید به فکر ازدواج و تشکیل خانواده و تربیت فرزند باشید.

البته ممکن است در زندگی شما پیشامدهای دیگر نیز رخ دهد، مانند نومییدی و دلتنگی در کارها، اندوه و غم و بیماری ... و شاید شما تا کنون طعم شکست

و نومییدی را چشیده باشید. این نومییدی ها و غمها در دوران نوجوانی، معمولاً خیلی ناگوار است، زیرا شما این طور احساس می کنید که تنها شما ناراحت و غمگین هستید و تصور نمی کنید که صدها انسان دیگر در زندگی خود، همواره با این ناملایمات روبه رو می شوند. پیشامدهای ناگوار، بطور ناگهانی و غیرمنتظره در زندگی انسان رخ می دهد؛ این حقیقتی است که نمی توان منکر آن شد، ولی این پیشامدها و ناگواریها و بلاها در فرهنگ و جهان بینی اسلام معنا و مفهوم خاصی دارد و به عنوان یک حادثه گنگ و بی هدف مطرح نیست. یک جوان با ایمان، با بینش صحیحی که درباره خود و این رویدادها دارد، حوادث ناگوار و اختیاری را، به عنوان یک پل و نردبان ترقی و وسیله آزمایش الهی، که کمال و رشد و سعادت او در گرو آن است» تلقی می کند و با عبور آگاهانه از آن، آینده تابناک خود را رقم می زند.

حوادث و پیشامدهای دوران نوجوانی انسانهای بزرگ (رهبران اجتماعی و مذهبی، همچون: امام خمینی، شیخ انصاری، علامه طباطبایی گرفته و دانشمندان علوم طبیعی، چون انیشتین، ادیسون، پاستور و ...) همه گویای این حقیقت است که اینان با درک درست و بینش صحیحی که نسبت به ناگواریها داشته اند، به نحو شایسته ای با آن برخورد کرده و پیروزمندانه از آن گذشته اند.

بطور کلی باید دانست که اگر ما دارای هدف و اعتقادی صحیح و علاقه باشیم، آن هدف در زندگی به ما آرامش و دلگرمی و نیرو می دهد.

### علل پیدایش انحراف جنسی

معمولاً پیدایش روابط نامشروع و انحراف جنسی در جوان بر اثر علت‌های زیر به وجود می آید:

- ۱- مساعد نبودن شرایط خانوادگی و محیط زندگی
- ۲- رعایت نکردن حریم بین زن و مرد
- ۳- عدم توجه والدین به احکام دینی زناشویی در ارتباط با یکدیگر



- ۴- بی توجهی در مجالستها و همنشینی با افراد بی بند و بار و لابلالی و منحرف خانواده های فامیل.
- ۵- برنامه نداشتن در اوقات فراغت و بیکار بودن
- ۶- رفت و آمد در محیط های آلوده و چشم چرانی.
- ۷- گوش دادن به گفتگوهای افراد منحرف و آلوده دوباره مسائل جنسی و کسب اطلاع نادرست و نامناسب و نداشتن آگاهی صحیح از مسائل بلوغ.
- ۸- نارساییهای ذهنی و عدم کسب موفقیت‌های تحصیلی و درسی
- ۹- خیال پردازیهای انحراف آمیز در هنگام تنهایی
- ۱۰- تحریکات جنسی از طریق عکسها و تصویرها
- ۱۱- ضعف ایمان و نداشتن تربیت صحیح دینی
- ۱۲- همنشینی با دوست و رفیق منحرف

## جوانان و جوانی

فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام درباره جوانان و جوانی:

رسول اکرم(ص) فرمود: به شماها درباره نیکی کردن به جوانان سفارش می کنم زیرا که آن ها دلی رقیقتر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخنم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند ولی پیران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند و دچار قساوت و سخت دلی شدند.

رسول اکرم (ص) فرموده است که در قیامت هیچ بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا به این پرسشها پاسخ دهد: اول آن که عمرش را در چه کاری فانی نموده است. دوم: جوانیش را در چه راهی صرف کرده است.

علی (ع) فرموده: دو چیز است که قدر و قیمتشان را نمی شناسند، مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد: یکی جوانی و دیگری تندرستی است.

علی علیه السلام- فرموده است: کسی که نفس شرافتمند و با عزت دارد هرگز آن را با پلیدی گناه، خوار و پست نخواهد ساخت.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: محبوبتر از هر چیز نزد خداوند، جوانی است که از گناه توبه می کند.

**برگرفته هایی از کتاب  
قطعات  
نوشته آقای جواد محدثی**

## الهی نامه

الهی کعبه و محراب نشانه است، معبود تویی  
درس و کتاب بهانه است، مقصود تویی.

الهی توفیقمان ده که در میدان علم، پرچم عمل، افزایش، و در ساحل خلوص  
لنگر اندازیم.

الهی علمی که تو، نرساندوبال است و ثمره اش تنها قیل و قال، از علمی که  
تکبر آورد چه سود، و فضلی که تفرعن آورد عدمش به وجود.

الهی در درگاه بلندت تا، کسی، میرزا کوچک نشود، آقا بزرگ نگردد، تا ما را  
اهل ضمیر نکرده ای، ظاهر مکن.

الهی توفیق مده که بر نفس خویش امیر شویم، ضمائر ما را به خودت برگردان،  
تا روشن ضمیر شویم.

الهی ... آنان که در پی مریدند، اگر در پی مراد روند راد شوند. در روز حشر،  
رضای مراد به کار آید، نه عطای مرید.

الهی... تو را به مرادی پذیرفته ایم، ما را به مریدی بپذیر. یا مرادالمریدین، الهی  
آنان که ماهیت را فدای وجود می کنند، خامند. ناپختگان وادی سلوک، در پی  
نان و نامند، و از شراب طهور، قانع به باده و جامند.

الهی ... چنان کن که دنیا را خرج دین کنیم، نه دین را خرج دنیا.

الهی ... عروس علم و تقوا را در چشم ما چنان بیارای، که در پی عجزه دنیا  
نرویم، و حجله دلها را از غیر خود چنان بیالای، که در حریمش راه به نامحرم  
ندهیم.

الهی ... عروس علم و تقوا را در چشم ما چنان بیارای، که در پی عجزه دنیا  
نرویم، و حجله دلها را از غیر خود چنان بیالای، که در حریمش راه به نامحرم  
ندهیم.

الهی... در ایمان به هدف بی تزلزلیم، اگر هدایت تو نباشد، گرفتار دور و  
تسلسیم.

الهی... بعضیها «معانی» نخوانده به «بیان» می پردازند و خود و دیگران را به  
زحمت می اندازند،

یکی به لفظ می نازد، یکی به معنی، یکی به درک می اندیشد، یکی به مدرک. الهی ... حرکتان را برکت و سکوتمان را حرکت، عطا کن.

الهی... به قرب خود را همان ده، بی پناهم، پناهمان ده. الهی، اگر نقابداران نقاب از چهره برگیرند، باید حساب و کتاب از سر گیرند. الهی... خالصان، خواسته خود را به خاطر خدا، فدا می کنند و جلد «ریا» را از دفتر اعمال، جدا می کنند.

الهی... نصیرمان باش، تا بصیر گردیم بصیرمان کن، تا از مسیر برنگردیم، آزادمان کن تا اسیر نگردیم، گاهی تو را گم می کنیم، مددی کن تا خویش را گم نکنیم، تنها رضای تو را جوییم و خط عمل را با آب ریا نشوییم.

الهی... تو آنی که حجر را گوهر کنی، و عرض را جوهر، قلوب قاسیه را نرم کن، و جانهای سرد را گرم، الهی دل مشتاق و چشم جاری عطا کن، جان را شیفته صاحب «هل اتی» و لافتی کن.

الهی ... غیب، در نظر تو حضور است و باطن و نهان در علم تو ظهور، ما را با جهان غیب آشنا کن، ضمائر غایب را به ظهور برسان، و ذائقه جانها را طعم حضور بچشان، و موسی های نیاز را به طور نور بکشان.

الهی... دلهای دور از امراض و خالی از اغراض، چشمه نور است. و علم دور از عمل، به جای بال، و بال.

الهی... ما آن چه را موافق طبع ماست، نشر می کنیم. طبع ما را منشور حقیقت کن و نشر ما را مطبوع رضا گردان. این نفس را نفیس کن و با یاد خودت انیس، ما را بخز، آنگاه ببر.

الهی... بصیرت را به سیرت و صورت ما بازگردان، راه جاهل و باطل را ببند، راه حق را بازگردان.

الهی... امیران کشو دل، به درگاهت حقیرند و اسیران بت نفس، به یاریت فقیر، ما را امیر کشور دل کن، تا اسیر فرعون نفس نشویم.

در چشم خویش صغیرمان کن، آن گاه نزد خلق کبیرمان دار. الهی... شاکریم که ما را بر سفره عترت نشاندی و طعم محبت اهل بیت چشاندی.

## امام زمان علیه السلام

یاران مهدی را باید در میان سلاح بردوشان و کفن پوشان و جان بر کفان و مبارزان و سنگر نشینان و خدمتگزاران به این انقلاب و تقویت کنندگان سپاه دین و حرمت گزاران به خون و خانواده شهید یافت.

نه در ساکتان و بی تفاوتان، و نه در رفاه زدگان و عافیت طلبان.

یا مهدی، کدام حضور، چون غیبت تو زمان تاریخ را آکنده است؟ حاضرترین حاضران به گرد پای حضور غایبانه ات نمی رسند.

ای معنی حضور در غیبت! ای مفهوم غیبت حاضر! ای مجمع غیب و شهود! کدام نماز شب است که بی یاد تو برپاست؟

کدام اشک شوق و سوز دل است که نشان از تو ندارد؟ کدام وضیت نامه شهید است که خالی از اسم عزیز توست؟ مگر می شود دعای کمیل و توسلی بی یاد تو سر شود؟

او وارث است و وراثت دین محمد و خط سرخ شهادت، او قائم است ایستاده و استوار و پابرجا تا جهانی را به قیام حق طلبانه وا دارد. او بقیه الله است. یادگاری از خط امامان و ذخیره ای از رسول خدا، او منصور است. یاری خدا و نصرت مومنین را پشت سر دارد و بر جباران پیروز خواهد شد.

او ثائر است. انقلابی، برانگیخته و برانگیزاننده، او منتقم است، خونخواه حادثه کربلا و انتقام گیرنده خون شهیدان و خون سیدالشهداء(ع).

او «صاحب الزمان» و «صاحب الامر» است. او «ولی عصر» زمین و زمان، امر و فرمان در اختیار اوست «حجه الله» است و «خلف صالح» مهدی امت است، هدایت یافته ای هدایتگر، راه یافته ای راهنما.

هم هادی است و هم مهدی، راه شناسی خبیر و راهبانی مطمئن و راهنمایی دلسوز.

سلام بر مهدی، انتظار سبز دورانها، آرمان مجسم عدالتخواهان، چلچراغ روشن شبستان تاریخ، روشنگر زمین و زمان، مرد برگزیده اعصار، ذخیره جاویدان الهی و نوید بخش صبح در شب انتظار.

## امام خمینی(ره)

ای قافله سالار رهایی،

نوحی بودی، منجی مادر طوفانها.

ایوبی بودی صبرآموز امت در بلایا.

یعقوبی بودی، الهام بخش شکیبایی در فراق یوسفهای جهاد و شهادت، ابراهیمی بودی، که ما را آیین تبرداری و بت شکنی آموختی، و خود تبرزن توحید بودی و خلیل حادثه انقلاب، و فدا کننده « اسماعیل » در قربانگاه رضای حق.

موسایی بودی که از نیل حادثه هاو خاطرها عبورمان دادی.

عیسایی بودی که بادم مسیحیایی ات، جانمان بخشیدی.

رسولی بودی که ما را، جهل و جور سلطنت، رهاندی، و به مدینه ایمان و امامت رهنمون گشتی.

روزی که امام را در دل شب، در شهر قم گرفتند و زندان و تبعید بردند، نی از نیستان بریده شد. اما ... نوای نی هرگز خاموش نشد.

ونای حقیقت هرگز از نوا نیفتاد. تا آنکه همه جا را نینوا کرد. امام را بردند ولی امام با ما بود با مردم بود. با قم بود. قم در نجف بود و نجف در قم.

## مفقودین

شما، نه مفقودید و نه بی اثر، نه گمنام، و نه بی نشان، همه جا اثر و نشان شما همچون پرچمی در اهتزاز است. شما پیدایان ناپیدایان، ناپیدایان پیدایید.

شما از فرط حضور، غایبید، از شدت ظهور، در خفایید. چه کسی می گوید شما ناپدید و مفقودالاثرید؟ شما مفقودان، موجودتر از بسیاری از موجودهایید.

شما «هست» های نیست نما، زنده تر از بسیاری «نیست» های هست نماییید. اگر کسی شما را نیافته و ندیده، گناه چشم بی سوی اوست. کدام چشم بیدار و دیده بیناست، که شما را نبیند و نیابد؟

پیکر بی مزارتان، در جبهه های نور، روزها عطر می افشانند و شبها نور می پراکنند و مزار بی پیکرتان در شهرها، شمع جمع خانواده هاست، و الهام بخش زائران، و نشانی آن حماسه و ایثار، و یادگیری از آن جهاد و شهادت و اثری از شما پاکان غیب از نظر.

مظلومی شما، یادآور مظلومیت آل محمد در طول تاریخ است. مگر مزار علی (ع) تا زمان هارون الرشید مخفی نبود؟ و مگر مدفن حضرت زهرا (س) هنوز ما نامعلوم نیست؟ مگر زهرای اطهر که قبرش ناپیداست از نظرها ناپدید است؟ ای شهید بی مزار، با دیدن قبر بی پیکرتان، یادتان زنده و داغتان تازه می شود. ای داغ محبتتان بر دلها، ای یاد معطرتان در خاطره ها وای نام خوبتان همیشه بر زبانها.

## یک میدان و دو هجوم

نه مرز تنها آبی و خاکی است، نه حمله، تنها زمینی و هوایی!

نه هجوم، فقط نظامی است نه شکست و ضربه، فقط مادی.

«تهاجم فرهنگی»، خطرناکتر از «هجوم نظامی» است.

در هجوم نظامی، طمع به خاک است و زمین، در شبیخون فرهنگی طمع به اخلاق است و دین!

هجوم نظامی با سر و صدا و سرعت است، تهاجم فرهنگی، آهسته و آرام.

آن ترسناک و نفرت آفرین است، این فریبنده و دلنشین.

آن، افراد را به دفاع و مقاومت وا می دارد، این به استقبال و پذیرش می فرستد.

کشته آن (شهید) است و مرده این، پلید!

شهادت، دوست داشتنی است، اما ابتدال، نفرت انگیز.



در هجوم نظامی، دشمن، اعلام جنگ و دشمنی می کند.

و مهاجم فرهنگی اعلام دوستی! ...

در حمله نظامی، صفیر اولیه گلوله، همه را متوجه خطر می سازد. اما در تهاجم فرهنگی گاهی تا شلیک گلوله آخر دشمن، هنوز عده ای شبیخون را باور نمی کنند.

آن پیداست، این پنهان!

در آنجا، زمین از دست می رود، این جا شرف و دین.

آنجا، درگیری با دشمن، در مرزهاست، اینجا، آسیب از حمله دشمن، درون خانه هاست.

آنجا، بمبهای خوشه ای می ریزند، این جا شک و دودلی بر می انگیزند.

آنجا، سلاح، موشک و بمب است، این جا ماهواره و امواج تصویری.

در آن درگیری، کوه و دشت و دریا میدان برخورد است، در این مقابله، نبرد در عرصه مجلات، رمانها، فیلمها و کتابهاست.

آنجا، میدان مبارزه محدود است، اینجا غارتی پنهان.

اسیران آن میدان، آزاده اند و گرفتاران این میدان، معتاد و آلوده.

آنجا، شهادت خانواده ای را سربلند می سازد، این جا اعتیاد و ابتذال، دودمانی را شرمگین می سازد.

پدریک شهید، عزیز است، پدر یک آلوده، سرافکنده!

در میدان نظامی، مجروح را به عقب بر می گردانند تا مداوا شود، در صحنه

فرهنگی، پس از اولین زخم و ترکش، به خطوط جلوتر انتقال می یابد.

تیر و ترکش، بر سر و دست می نشیند، ولی زهر هوس و ویروس گناه بر ایمان

و اندیشه آسیب می رساند.

در هجوم نظامی، دشمن از مرز آبی و خاکی وارد می شود و در تهاجم فرهنگی

از مرز فکری و روحی.

آسیب خورده آن، انگیزه مبارزه و خصومت پیدا می کند و نیش خورده این،

خلع سلاح و بی انگیزه می شود.

تشییع جنازه یک شهید، شهری را روح حماسه می بخشد، اما آلودگی نسلی به ابتذال، روح جامعه را افسرده می سازد.

هجوم نظامی، یک ملت را مقاومتر می کند و هجوم فرهنگی سست تر می سازد. آنجا، فشنگ، شلیک می شود، اینجا آهنگ، پخش می شود.

آنجا، در پی «ماه» اند اینجا، دنبال ماهواره

گذرگاههای آن جبهه، سربالایی است و عرصه های این میدان، سرازیری.

آنجا، از خود می گذرند تا به خدا برسند، اینجا، از خدا می گذرند تا به خود برسند.

قربانیان آن، شهید راه معروف اند و قربانیان این، کشته بیراهه منکرا!

بکوشیم تا از مجروحان این جبهه و ترکش خوردگان این حمله نباشیم.

اگر هم آسیب دیده ایم به درمانگاه توبه برویم و ... تا دیر نشده غده گناه را جراحی کنیم.

آیا سلامت روح و فکر، به اندازه جسم مهم نیست؟!

## نماز

نماز و نیایش، نشانه خضوع جان، در برابر جانان است. در معبد بزرگ هستی،

کسی که به عبادت هستی آفرین نپرداخته، از سنگ هم بی احساس تر است.

آنان که در برابر عظمت خدا، رکوع و سجود نکنند، در برابر بنده ای مانند خود،

حقیرانه به خاک خواهند افتاد.

نماز حضور موسای نیاز، در طور رحمت، و میقات نور است. پیمودن راه

دراز «خاک» تا خدا، با بال نماز و پرواز عشق میسر است.

نماز جمعه مغناطیس دلپایی است که جذب معنویت می شوند. نمازگزاران

جمعه، همچون قطره های پاکی به هم می پیوندند و اقیانوسی از انسانهای

خداجوی، پدید می آورند. جمعه و جماعت، اهرم قدرت مسلمانان است. نماز جماعت، محور وحدت و معیار محبت است.

نماز، دل را با صفا، اندیشه را زلال، امید را افزون، عشق را جهت دار، جهت را خدایی و زندگی را پاک از گناه و زشتی می سازد. نمونه برنامه بندگی و کتاب نیایش است.

### معلم

معلم بر اوج جانها خط دانش و ایمان می نگارد و در ضمیر پاک دانش آموزان، نقش فطرت را برجسته تر می سازد، و با خامه تعلیم، جامه تربیت بر اندام روحشان می پوشاند و با کاشتن بذر عفاف و صداقت و تعهد در دلها ارزش فوق مادی می آفریند.

تلاش صبورانه و دلسوزانه معلمان و مربیان متعهد، در بارور ساختن نهالهای انقلاب، جریان آب زلال در بوستان فرهنگ و عرفان است.

ای معلم، رنج امروز تو اعتلای فرهنگ و مکتب و میهن فردای ماست، تو امروز خود را وقف فردای ما کرده ای و همچون شمع قطره قطره می سوزی تا دل و جان ما را روشن سازی.

ای معلم ...

تو باغبان دلسوز نهالهای امروز، و سروهای سرفراز فردایی. دست کریم و قلب پرمهت را از سر و جان دانش آموزان. این ساقه های نورس و شکوفه های جوان، دریغ مدار، تا عطر فردایشان، یادگار بذرافشانی تو باشد و بویندگان این گلهای زیبا به باغبان، آفرین گویند.

معلما ...

شمع از تو آموخته است، روشنی بخشیدن در تاریکی را، باغبان از تو داد تجربه تربیت گلها و آبیاری باغچه ها و گلدانها را.

ای معلم ....

ای فروغ ظلمت ستیز، ای مهربان، ای غمخوار، ای ابر کرامت بار، ما گلیوته های کنار جویباریم و تو آب روشن و جاری، کام جانمان تشنه زلال معرفت است، ما لوح سفید دلمان را به امانت به تو سپرده ایم، در قلب های ما مشعل هدایت و ایمان بیفروز، و مشام ما را به عطر یقین و معنویت، معطر ساز.

## قرآن

عطر دل انگیز آیات قرآن، مشام جان را زنده میسازد، قرآن کتابی همیشگی، همه جایی، همه جانبه و جامع است. منشور وحی الهی، بر قله اعصار و قرون همواره می درخشد. بیایید جام دلمان را از کوثر قرآن سرشار کنیم. آیات وحی، کوثر زلال پر برکت ایمان و یقین است.

دلی که به قرآن زنده شود، هرگز افسرده نمی گردد. قرآن، سفره گسترده و پرنعمت الهی از عالم غیب است. زمزم زلال معارف قرآن صفای دلها و حیات جانها است. قرآن بهار دلهای خزان زده و طراوات بخش اندیشه های افسرده است. کوثر شیرین و حیات بخش قرآن نعمت عظمای خداست. زمزم زلال معارف این کتاب آسمانی، احیاگر دلهاست.

آوای دلنشین تلاوت آیاتش، روحبخش است، و صوت خوش ترتیل قرآن، تارهای جان عارف را به نوا می آورد و ترنم ملکوتی این سروش غیبی، صفا دهنده ضمیرهای پاک پاکدلان است.

چه لذت بخش است بر ساحل دریای قرآن نشستن، و کام جان را از آن سیراب کردن، و چه گواراست از چشمه سار این وحی، آب زندگی نوشیدن و عمر جاوید یافتن

## عید فطر

عید فطر، عید توفیق در عبودیت و معرفت و تهذیب نفس است

رمضان، دعوتی است به بازیافتن خود گمشده، ندایی است برای توجه به خدای فراموش شده ضیافتی است برای تناول از مائده تقوا و پایان این مهمانی خدایی عید فطر است عید توفیق بر طاعت، و اطاعت عید توبه و تهذیب نفس، عید ذکر و یاد محرومان و گرسنگان، عید کف نفس و کنترل خواسته ها. فطر، چیدن میوه هایی است که از فطرت می جوشد، فطر، سپاس نعمتی است که در رمضان نازل شده است. پیروزی بر خصم درون (نفس) جشنی روحانی دارد به نام عید فطر که میثاق بستن با فطرت را از سوی روزه داران مجاهده گر اعلام می دارد. عید فطر، پاداش افطارهای خالصانه و بجاست، مهر قبولی انفاق های با قصد قربت است، پایان نامه دوره ایثار و گذشت در مسایل مالی است. فطر، عید خداجویی و خداترسی و خداپرستی است، برکت بخش ماه مبارک است. فطر، عید خداجویی است و خداترسی و خداپرستی است، برکت بخش ماه مبارک است. عید فطر، بر فاتحان عرصه های جهاد با نفس گرامی باد.

## رهبری

امامت اکسیری است که اگر به امتی بزنند، جهت را سلب کرده و همه را در یک جهت قرار می دهد. امامت، نظام بخش جامعه است و امام نگهبان اسلام از تحریف ها و حافظ مسلمین از گمراهی است. امام ضمانت اجرای احکام قرآن است، قطب کنترل کننده حرکات اجتماع است، مشعل هدایت شبههای تیره، و فروغ یقین افروز در پیچ و خمهای شک و اضطراب. رهبر، پرچمداری است که رایت بلند ولایت را به دوش می کشد، تا عزت ما در سایه این پرچم پاک تداوم یابد. امروزه امت بازمانده آن رسول رفت و عزت، در مدینه ایمان، با علی گونه ای از سلاله زهرا، (س) بیعت کرده و بر این میثاق پایدار و استوار است، بیداری

وفاداران این امت، تکرار تاریخ را مانع می شود، امروزه مشیت ولایت فقیه بر دهان کفرآلود استکبار غرب می خورد و قدرت فتوا، مسلمانان را عزت می بخشد.

امروزه امت آن امام فقید، و پیروان این رشید، با تمسک به حبل المتین ولایت فقیه، خط امام و میراث انقلاب و آرمان شهیدان را پاس می دارند.

### بسیج

بسیج یک دنیا فرهنگ به همراه خود دارد، یک کتاب حرف حساب و یک دفتر غزل خون و شعر شهامت و شهادت، بسیجی عظمتی است تبلور یافته در یک انسان پاکباخته، ایثاری است تجسم یافته در جهاد یک رزمنده.

بسیج مدرسه عشق، دانشگاه شهادت و معبد عارفان مسلح است و بسیجی شیرروز و زاهد شب و دیده بیدار، در شبهای خوف و خطر، در شهرها و جبهه ها، بسیجیان شاگردان مدرسه عشق اند.

بسیجی در صحنه عمل حضوری سرخ و حماسی دارد، حضوری سرشار از ایمان و عرفان.

سالهای دفاع مقدس بسیج را برای ما معنی کرد. و سراسر جبهه بوستان رویش بسیجی بود. بالای هر ارتفاع، در شیار هر کوه، در سینه هر صحرا، در پهنه هر دشت، در کنار هر رودخانه، در موجهای ملایم هر جزیره و ساحل، حول و حوش هر میدان مین، پشت هر خاکریز، درون هر سنگر، از غرب تا جنوب، در خشکی و آب، کوچک و بزرگ پیر و جوان و ... همه جا بسیجی بود که حضور داشت. حضوری لبریز از خلوص و مقاومت.

بسیجی، «صلابت» «عطوفت» را، «جهاد و عرفان» را، «صلاح و سلاح» را، «شور و شعور» را، در هم آمیخته است.

## روحانیت

فقه‌های متعدد و پارسا و پاک‌باخته و جامع شرایط ما نایبان آن پیشوای پنهانند، و روحانیون و طلاب و فرزندان حوزه‌های علمی امام صادق(ع)، سربازان امام زمانند.

تعهد، پرچمی است بر دوش عالمان دین، و تقوا، تن پوشی بر قامت روحانیون، و جهاد، سنگر مرزبانی این پروردگار مکتب وحی، و شهادت، مدال شرف و شهامت این معلم قرآن و پیشگامان دفاع از دین.

علمای دین، در خط حق گستری و باطل ستیزی وارثان پیامبرانند. روحانیت، سخنگوی مکتب، و مبلغ دین است و کلام خود را در زمزم ولایت طراوت می‌بخشد. در طلایع این قرن، که قرن حرکت و بیداری و رهایی از سلطه بیگانگان است. چهره روحانیت، دلیر و بیدار به چشم می‌خورد، که با قدرت فتوا، و پشتوانه ایمان و با تکیه به مومنان، کمر استعمار را شکسته است. از سید جمال تا میرزا کوچک، از شیخ محمد خیابانی، تا میرزای شیرازی، از مدرس تا کاشانی، از نواب صفوی تا امام خمینی(ره)، همه فریادگر حاکمیت دین، و رهایی از سلطه بیگانه بوده‌اند.

## حج

حج، میعاد در سرزمین موعود، تربت برگزیده خداست و حاجی زائر دیار یار و حریم حرم دوست است.

مکه و مدینه تاریخ مجسم مکتب است. هر گوشه این دیار هر سنگ این بیت هر رواق این حرم و هر شبستان این حریم، خاطره انگیز است و سرگذشت‌ها و ماجراها و درسها و عبرتها دارد.

من، خاطره قربانی کردن ابراهیم، اسماعیل را به ذهن می‌آورد. و عرفات صحنه شورانگیز مناجات عاشقانه حسین علیه السلام را با خداوند در دامنه کوه رحمت

...

«جبل الرحمه».

حج، گشودن بند «عادت» از پای «روزمرگی» و چشیدن آب یقین از چشمه حیات و پرواز به کوی است که دلها به عشق آن می تپد.

حج، سفری است به سوی نبض ایمان و مهد قرآن و مهبط وحی و جلوه گاه عشق و عرفان.

مکه، سرزمین برگزیده خدا و کانون معنویت و توحید و خاستگاه اسلام است و زیارت این دیار قدم نهادن در وادی محبوب خدا و پاسخگویی به دعوتنامه عام چند هزارساله ابراهیم خلیل است.

حج، حضور در میقات رب و شرکت در ضیافه الله است.



**برگرفته هایی از  
کلیات اشعار سعدی علیه الرحمه**

دگر شهوت نفس، لذت نخوانی  
گرت باز شد دری آسمانی  
گر از چنبر آز، بازش برانی  
که در دام شهوت بگنجشک  
\_\_\_\_\_ مانی

که تا زنده ای ره بمعنی ندانی  
گیاهت نمایید گل بوستانی  
اگر قدر نقدی که داری بدانی  
که از دو عمرت بشد رایگانی  
چه افتاد تا صرف شد زندگانی  
که می ترسم از کاروان بازمانی  
که اوقات ضایع مکن تا توانی  
که وقتیکه حاجت بود در چکانی  
که نامش برآید بشیرین زبانی

عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی  
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی  
ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی  
که دل اهل نظر برد که سر یست خدائی  
تو بزرگی و در آئینه کو چک نمائی  
این توانم که بیایم بمحلت بگدائی  
همه سهلست تحمل نکنم بار جدایی  
در همه شهر دلی نیست که دیگر برائی

اگر لذت ترک لذت بدانی  
هزاران در، از خلق بر خود ببندی  
سفرهای علوی کند مرغ جاننت  
ولیکن تو را صبر عنقا نباشد

ز صورت پرسیدنت می هراسم  
گر از باغ اُنست گیاهی بر آید  
دریغ آیدت هر دو عالم خریدن  
بملکی دمی زین نشاید خریدن  
بیاتابه از زندگانی بدستت  
چنان می روی ساکن و خواب درسر  
وصیت همین است جان برادر  
صدف وار باید زبان در کشیدن  
همه عمر تلخی کشیدست سعدی

من ندانستم از اول که تویی مهر و وفایی  
دو ستان عیب کنندم که چرا دل به تو دادم  
ایکه گفתי مرو اندر ی خوبان ز ما نه  
آن نه خالست و زخندان و سر زلف پریشان  
پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند  
حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان  
عشق و درویشی و انگشت نمائی و ملامت  
روز صحرا و سماءست و لب جوی و تماشا

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی  
تا به همسایه نگوید که تو در خانه مائی  
تا بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی  
نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائی

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران  
داند که سخت باشد قطع امیدواران  
تا بر شتر نبدد محمل بروز باران  
گریان چو در قیامت چشم گناهکاران  
از بس که دیر ماندی چون شام روزه داران  
اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران  
بیرون نمی توان کرد الا بروز گاران  
باقی نمی توان گفت الا به غمگساران

که با چندین گنه امیدواریم  
بیا با هم در این درگه بنالیم  
جز انعامت در دیگر نداریم  
و گرنه از گنه سر بر نداریم  
چگونه شکر این نعمت گذاریم  
و گرنه ما همان مشیت غباریم  
شب و روزی بغفلت می گذاریم  
که از تقصیر خدمت، شرمساریم  
بدست ناامیدی سر بخاریم  
که مسکین و پریشان روزگاریم

گفته بودم که بیانی غم دل با تو بگویم  
شمع را باید از این خانه بدر بردن و کشتن  
سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد  
خلق گویند بر ودل بهوای دگری ده

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران  
هر کو شراب فرقت روزی چشده باشد  
با ساریان بگوئید احوال آب چشمم  
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت  
ای صبح شب نشینان، جانم به طاقت آمد  
که بر شمردم از ماجرای عشقت  
سعدی بروز گاران مهری نشسته بر دل  
چندت کنم حکایت شرح اینقدر کفایت

خداوندی چنین بخشنده داریم  
که بگشاید دری کایزد ببندد؟  
خدایا گر بخوانی و برانی  
سرافرازیم اگر بر بنده بخشی  
زمشتی خاک ما را آفریدی  
تو بخشیدی روان و عقل و ایمان  
تو با ما روز و شب در خلوت و ما  
نگفتم خدمت آوردیم و طاعت  
مباد آرزو در درگاه لطف  
خداوندا بلطف با صلاح آر

که از خاصان حضرت برکناریم  
جز این راکز سماعش بیقراریم  
هنوز از تاب آن می در خماریم  
بیا تا سر بشیدائی بر آریم

دبیا نتوان کرد ازین پشیم که رشتیم  
پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم  
از ما بقیامت که چرا نفس نکشتیم  
ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم  
نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم  
مامور، میان بسته، دوان بر در و دشتیم  
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم  
حیفست دریغا که در صلح بهشتیم  
یکروز نگه کن که برین کنگره خشتیم  
کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم  
شاید که زمشاطه نرنجیم که زشتیم  
با این عمل دوزخیان کَاهِلِ بهشتیم  
یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد  
بکجا رود کبوتر که اسیر باز باشد  
که محبّ صادق آنست که پاکباز باشد

ز درویشان کوی انگار ما را  
ندانم دیدنش را خود صفت چیست  
شرابی در ازل او داد ما را  
چو عقل اندر نمی گنجد تو سعدی

خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم  
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم  
ما کشته نفسیم بس آوخ که بر آید  
افسوس بر این عمر گرنامه‌ای که بگذشت  
دنیا که در او مرد خدا گل نسرشت است  
ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت  
پیری و جوانی پی هم چون شب و روزند  
واماندگی اندر پس دیوار طیبعت  
چون مرغ درین کنگره تا کی بتوان خواند  
ما را عجب از پشت و پناهت بود آن روز  
گر خواهی شفاعت نکنند روز قیامت  
باشد که عنایت برسد ورنه مپندار  
سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان

شب عاشقان بی دل چه شبی دراز باشد  
عجبست اگر توانم که سفر کنم زدست  
ز محبتت نخواهم که نظر کنم برویت

که دعای دردمندان ز سرِ نیاز باشد  
 بکدام دوست گویم که محل راز باشد  
 تو صنم نمیگذاری که مرا نماز باشد  
 که ثنای و حمد گوئیم و جفا و ناز باشد  
 که شب وصال کوتاه و سخن دراز باشد  
 اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت  
 چه میان نقش دیوار و میان آدمیت  
 حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت  
 که همی سخن بگوید بزبان آدمیت  
 بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت  
 بدر آی تا به بینی طیران آدمیت  
 هم از آدمی شنیدیم، بیان آدمیت

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
 تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست  
 آنچه در سرسویدای<sup>۲</sup> بنی آدم از اوست  
 بارادت بپریم درد که درمان هم از  
 اوست  
 خنک آن زخم که هر لحظه مرا مَرهم از اوست

بکرشمه عنایت نظری بسوی ما کن  
 سخنی که نیست طاقت، که ز خویشتن بپوشم  
 چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی  
 نه چنین حساب کردم چو تو دوست می گرفتم  
 دگرش چو باز بینی غم دل مگوی سعدی  
 قدمی که برگرفتی بوفای و عهد یاران

تن آدمی شریف است بجان آدمیت  
 اگر آدمی بچشمست و دهان و گوش و بینی  
 خور و خواب و خشم و شهوت شغیست<sup>۱</sup> و جهل ظلمت  
 بحقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد  
 رسد آدمی به جائی که بجز خدا نیند  
 طیران مرغ دیدی، تو زپای بند شهوت  
 نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
 بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح  
 نه فلک راست مُسلم نه ملک را حاصل  
 بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست  
 زخم خونینم اگر به نشود به باشد

<sup>۱</sup> شغب، یعنی فتنه و فساد

<sup>۲</sup> دانه سیاه- نقطه سیاه

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است  
سعیدیا گر بکند سیل فنا خانه غم

ساقیا باده بده شادی آن، کاین غم از اوست  
که برین در همه را پشت عبادت خم از اوست  
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

از هر چه می رود سخن دوست خوشترست  
هرگز وجودِ حاضرِ غائب شنیده ای  
آبنای روزگار بحصرا روند و باغ  
جان می روم که در قدم اندازمش زشوق  
کاش آن بخشم رفته ما آشتی کنان  
جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی  
شبهای بی تو ام شب گورست در خیال  
گیسوت عنبرینه و گردن تمام بود  
سعدی خیال بیهوده بستی امید وصل  
زنهار از این امید درازت که در دلست

پیغام آشنا نفسی روح پرورست  
من در میان جمع و دلم جای دیگر است  
صرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است  
درمانده ام هنوز که نزلی<sup>۱</sup> محقر است  
باز آمدی که دیده مشتاق بر در است  
وین دم که می زخم زغمت دود مجمر است  
ور بی تو بامداد کنم روز محشر است  
مешوق خوبروی چه محتاج زیور است  
هجرت بکشت و وصل هنوزت مصور است  
هیئات ازین خیال محالت که در سر است

برگ تحویل می کند رمضان  
یار نادیده سیر، زود برفت  
ماه فرخنده، روی برپیچید  
الوداع ای زمان طاعت و خیر  
مهر فرمان ایزدی بر لب  
تا دگر روزه با جهان آید  
بلبلی زارزار می نالیید

بار تودیع بر دل اخوان  
دیر نشست نازنین مهمان  
و علیک السلام یا رمضان  
مجلس ذکر و محفل قرآن  
نفس، دربند و دیو در زندان  
پس بگردد بگونه گونه جهان  
بر فراق بهار وقت خزان

<sup>۱</sup> نزل - یعنی هدایه

روز نو روز لاله و ریحان	گفتم انده مبر که باز آید
ورنه هر سال گل دهد بستان	گفت ترسم بقا، وفا نکند
تیر ماه و بهار و تابستان	روز، بسیار و عید خواهد بود
سال دیگر، که، در غریستان	تا که در منزل حیات بود
که شود خاک و آدمی یکسان	خاک چندان از آدمی بخورد
که گذر می کند چو برق یمان	هر دم از روزگار ما جزویست
متلاشی شود بدور زمان	کوه اگر جزو جزو برگیرند
باز گردد بجوی رفته روان	تا قیامت که دیگر آب حیات
ملک الموت واقف شیطان	یارب آن دم که دم فرو بندد
تو نگه دار جوهر ایمان	کار جان پیش اهل دل سهلست

خبری که دانی دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد.  
 چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاده است تو جمع<sup>۱</sup> باش، و گر جمع شوند،  
 از پریشانی<sup>۲</sup> خود اندیشه کن  
 متکم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد  
 همه کس، عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال  
 سه چیز پایدار نمآند. مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست  
 علم از بهر دین پروردن است، نه از بهر دنیا خوردن  
 مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال  
 هر که در زندگی نانش نخورند، چون بمیرد نامش نبرند

<sup>۱</sup>متحد بودن<sup>۲</sup>تفرقه

توانگر فاسق، کلوخ زرانود است و درویش صالح شاهد<sup>۱</sup> خاک آلود، این دل<sup>۲</sup>

موسی است مرّع<sup>۳</sup> و ان ریش فرعون مرّع<sup>۴</sup>

تلمیذ<sup>۵</sup> بی ارادت، عاشق بی زر است و رونده بی معرفت، مرغ بی پر، عالم بی

عمل درخت بی بر، و زاهد بی علم، خانه بی در.

هر آنچه دانی که هر آینه معلوم تو گردد. بپرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت

را ببرد از نفس پرور، هن وری نیاید و بی هنر سروری را نشاید.

خشم بیش از حد وحشت آرد، و لطف بی وقت، هیبت ببرد.

نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی، که بر تو دلیر

شوند

هر چه زود بر آید، دیر نیاید.

اگر شبها همه قد بودی، شب قدر بی قدر بودی

گدای نیک انجام، به از پادشاه بد فرجام.

---

<sup>۱</sup> معشوقه

<sup>۲</sup> لباس

<sup>۳</sup> کهنه

<sup>۴</sup> جواهر نشان

<sup>۵</sup> شاگرد



**زنگ تفریح از محمد دانشی**

### حواسم سر جایش نیست

شخصی و ارد کافه ای شد و پس از نشستن صدا زد، آقا حسن قلیان را بیاور. گارسن کافه نزد او آمد و گفت ببخشید اینجا کسی به اسم حسن نیست و نام من هم رضا است و قلیان هم نداریم. مرد گفت عذر می خواهم لحظه ای بعد مجدداً آن شخص صدا زد، آقا حسن قلیامن را بیاور اینبار هم گارسن آمد و گفت عرض کردم نام من رضا است، کس به نام حسن اینجا نیست، قلیان هم نداریم آن مرد عذرخواهی کرد. اما طولی نکشید که برای سومین بار از آقا حسن تقاضای قلیان کرد و گارسن که ناراحت شده بود، گفت آقای عزیز، من حسن نیستم و نامم رضا است و قلیان هم نداریم آن مرد گفت آقا میرزا، محمد علی به هم اسمت نادرشاه افشار که حواسم سر جایش نیست.

### امان از بی سوادی

در زمان طاغوت که بیسوادان زیاد بودند، مرد بیسوادی که می خواست برای رفتن به عیادت همسایه مریضش، گلدان گلی تهیه کند، به گلفروشی رفت و پس از انتخاب گلدان صاحب مغازه آن را آماده کرد و به گمان اینکه برای تولد نوزاد می برد کارت «قدم نورسیده مبارک» را روی گلدان نسب نمود. مرد بیسواد گلدان را برداشت و به خانه همسایه آمد. وقتی وارد اتاق شد بیمار چشمش که به کارت روی گلدان افتاد ناراحت شد و گفت به عیادت من آمده ای یا اینکه می خواستی مرا مسخره کنی، مرد بیسواد که اصلاً متوجه موضوع نبود پرسید مگر چه شده؟ بیمار گفت مگر من زایمان کرده ام که کارت «قدم نو رسیده مبارک» را روی گلدان زده ای؟ بیچاره گفت، من که سواد ندارم، همش تقصیر گل فروش است، گلدان را برداشت و با عصبانیت به مغازه گلفروشی رفت. از قضا صاحب گلفروشی جایی رفته بود و شاگرد بیسوادش در مغازه حضور داشت، مرد بیسواد گفت این چه کارتی است که استادت روی این گلدان زده فوری آن را عوض کن و کارت («به امید بهبودی») را روی آن نصب نما، گر چه گل فروش متوجه بود که شاگردش بیسواد است و لذا جای هر کدام از کارتها را دقیقاً با علامت برای او مشخص کرده بود. اما از بخت بد، این بار اشتباه کرد

و کارت («پیوندتان مبارک») را روی گلدان نصب نمود و وقتی خریدار گفت دقت کن دوباره اشتباه نشود، قرص و محکم گرفت: خاطرتان جمع باشد مرد بیسواد گلدان را برداشت و خوشحال به خانه همسایه اش روانه گردید. ماجرا وقتی داغ شد که زن همسایه چشمش به گلدان و کارتی که روی آن نوشته بود («پیوندتان مبارک») افتاد لذا داد و فریاد را شروع کرد و خطاب به شوهرش که من از اول هم می دانستم تو با من سر سازگاری نداری و جای دیگری دلت بند است و آخر هم کار خودت را کردی و سر من هوو آوردی، و از این حرفها چون شوهر مریض بود و توان کتک خوردن نداشت با لنگه کفش بجان همسایه بیسواد افتاد آن بیچاره هم که دید اوضاع خراب است از خانه بیرون دوید و برای انتقام جویی وارد گلفروشی شد و وقتی شاگرد گلفروش از قضیه آگاه گردید دست در گردن مرد بیسواد انداخت و گفت برادر نه، من تقصیر دارم و نه تو، بلکه هر دو قربانی بیسواد خود هستیم و از آن زمان تصمیم گرفتند که سواد یاد بگیرند.

### زنجیر عدل!

اولین روزی که زنجیر باصطلاح عدل انوشیروان را نصب کردند، مرد ستمدیده خوش خیالی آمد و آن را تکان داد ناگهان قراولان پادشاه بیرون دویدند و شروع کردند او را کتک زدن، مرد بیچاره گفت مگر این زنجیر عدل نیست؟ گفتند چرا، گفت، من برای دادخواهی آمده ام چرا کتکم می زنید گفتند، درست است این زنجیر عدل است اما اگر در موقعی که پادشاه در خواب است آن را تکان بدهی همین است که می بینی، مرد گفت، اکنون که وقت خواب نیست گفتند، فضولی موقوف! مرد گفت پس کی شاه بیدار است؟ عاقلی از آنجا عبور می کرد، سر در گوشش گذاشت و گفت: هیچوقت...!؟

### این به آن در

ملانصرالدین در کوچه می رفت، مردی به او رسید و سیلی محکمی به گوشش زد، ملا مچش را گرفت و فریاد زد چرا مرا می زنی، پس از لحظه ای درنگ

گفت ببخشید من شما را با کس دیگری اشتباه گرفتم، ملا گفت ببخشید نمی شود! من از تو شکایت دارم و باید پیش داروغه برویم، با هم نزد داروغه رفتند و ماجرا را بیان نمودند. داروغه گفت این مرد یا باید دیه سلی را بدهد و یا اینکه متقابلاً سلی بخورد.

آن مرد گفت: من حاضر دیه بدهم اما چون پول همراهم نیست اجازه دهید بروم و بیاورم، داروغه قبول کرد و به ملا گفت شما اینجا بمانید تا این مرد پول بیاورد و دیه شما را بپردازد. ملا مدتی نشست، اما از آن مرد خبری نشد، پس برخاست و یک سلی محکم به گوش داروغه زد، و گفت معذرت می خواهم چون من کار دارم و نمی توانم بیش از این اینجا بمانم در مقابل این سلی آن دیه مال خود شما باشد.

## مهمانی

مردی پس از سالها برای دیدن دوستش مهمان او شد، صاحبخانه پس از خوشامدگویی در کنار او نشست و مشغول صحبت گردید. مهمان هر چه انتظار کشید از پذیرایی خبری نشد که هیچ، صاحبخانه هم از تکان نخورد! مرد مهمان برای اینکه او را متوجه کند تکه کوچکی از نان خشک که ته جیبش بود در آورد و به صاحبخانه تعارف کرد، او هم با وُلع آن را گرفت و خورد و همانطور که نشسته بود نشست! بالاخره حوصله مهمان سر رفت گفت ببخشید می شود یک چای برای من بیاورید. صاحبخانه جواب داد، معذرت می خواهم، زخم از من قهر کرده و اجازه نمی دهد حتی یک لیوان آب نه خودم بخورم و نه به کسی بدهم. میهمان با خود اندیشید که بهتر است میانجیگری نموده و آنها را آشتی بدهم. لذا یا ... گفت و وارد آشپزخانه شد که ناگهان زن و فرزندان صاحبخانه با مشت و لنگه کفش بجانش افتادند، مرد مهمان که از همه جا وامانده بود، با التماس به صاحبخانه می گفت چرا ایستاده ای و جلو اینها را نمی گیری که مرا نزنند آخر رفاقت کجا رفته؟ صاحبخانه جواب داد ببخشید زخم تهدید کرده که اگر میانجی شوم هرگز با من آشتی نخواهد کرد. میهمان بخت برگشته که هر طور بود خود را از زیر دست و پای آنها نجات داده و از

خانه بیرون انداخت، با بدنی کوفته و زخمی، در حالی که این شعر را زمزمه می کرد از آنجا دور شد.

ای خدایی که رحیمی و جلیل  
از چه کردی خلق، این قوم بخیل  
این بخیلان، خصم هر جنبنده اند  
گوی سبقت را ز شیطان برده اند  
هر خورنده غیر خود را این بخیل  
دشمن است او، چون بود ننگ و ذلیل

### دزدی آفتابه

مردی بقصد دزدی وارد خانه ای شد که کسی در آن نبود مشغول باز کردن قفل در ساختمان بود که صاحبخانه رسید به او گفت اینجا چه می کنی؟ دزد گفت ببخشید، سخت ادرارم گرفته بود، آمدم ادرار کنم و داشتم دنبال دستشویی می گشتم. صاحبخانه بدون آنکه به روی خود بیاورد، دستشویی روی حیاط را به او نشان داد. مرد دزد به دستشویی رفت، صاحبخانه هم به پلیس زنگ زد.

پس از چند دقیقه مرد دزد در حالیکه آفتابه را با خود برداشته بود از دستشویی بیرون آمد، صاحبخانه پرسید، آفتابه را کجا میبری؟ دزد جواب داد اجازه بده این آفتابه را با خودم ببرم که دیگر برای دستشویی کردن مجبور نباشم به خانه های مردم بروم در همین بین پلیس رسید، دزد بدون توجه به پلیس میخواست از خانه خارج شود که پلیس گفت کجا؟ گفت قربان برای دستشویی کردن آمده بودم و اکنون دارم می روم! صاحبخانه گفت تو دزدی و همین آفتابه مدرک دزدی است، مال خودت باشد. بگذار مرا هم بدون مدرک و مظلوم وار، دستگیر نمایند!

### فتحعلیشاه قاجار

فتحعلیشاه قاجار شعری سرود و از یکی از شعرای دربار خواست که نظر خود را بگوید، آن شاعر گفت چندان خوب نیست، فتحعلیشاه ناراحت شد و دستور داد او را در طویله اسبان زندانی کنند، چند روز بعد مجدداً فتحعلیشاه شعری سرود

و دستور داد شاعر را از طویله بیاورید تا نظر بدهد. وقتی آمد و شعر را برای او خواند شاعر بلند شد، شاه گفت کجا میروی؟ جواب داد طویله!

### حاج محمد رضا

در زمانی که درس تعلیمات دینی شفاهی بود دانش آموزی به خانه آمد و به پدرش گفت: پدر جان من از امتحان تعلیمات دینی تجدید شدم. پدرش گفت: مگر سوال چه بود؟ گفت معلم از من پرسید: اسماعیل و اسحاق که پسران حضرت ابراهیم بودند پدرشان کیست؟ و من نتوانستم جواب بگویم. پدرش گفت: این که کاری نداشت، بگو بینم: این محمد و حسین که پسران حاج محمد رضا (همسایه مان) هستند پدرشان کیست؟ گفت حاج محمد رضا. پدر گفت: خوب آن هم همین طور.

شهریور که این دانش آموز برای امتحان تجدیدی رفت، معلم همان سوال خرداد را از او کرد و گفت: بگو بینم: اسماعیل و اسحاق که پسران حضرت ابراهیم بودند پدرشان کیست؟ دانش آموز جواب داد، حاج محمد رضا!

### خاطرات یک نوعروس

هنگامی که عاقد می خواست از من بله بپرسد هنوز پرسش اول بود که خیالم رسید مادرم مرا صدا می زند و من بدون توجه بلند گفتم بله! که ناگهان دستی محکم بر سرم خورد که درد آن تا مغز سرم را گرفت و به دنبال آن مادرم بود که گفت خاک بر سرت آبرویمان را بردی! در شب عروسی وقتی می خواستم غسل به دهان داماد کنم ظرف غسل را از دستم افتاد و لباس داماد پر از غسل شد که این بار هم مادرم فریاد زد خاک بر سرت که دوباره خراب کردی روز پاتختی هنگامی که می خواستم برای احترام جلو داماد بایستم چون قسمتی از لباسم زیر پایه صندلی داماد رفته بود صندلی را عقب کشیدم که آن را در آورم ولی یادم رفت سرچایش بیاورم و داماد بیچاره تا آمد بنشند محکم به زمین افتاد و پایش زیر کیک خورد و تکه های کیک روی لباسهای مردم پراکنده شد من از خجالت و ترس از آن جلسه فرار کردم و به اتاقی رفتم و در را ساعتها بر روی خودم بستم.

**برگرفته هایی از  
دیوان اشعار  
حضرت امام خمینی (ره)**

نادیده افول حق ز منظر  
 شد برد و سلام از تو آذر  
 بنمای رخسار چو گل مصور  
 شد شهر قلندران منور  
 شد هر دو جهان چو گل معطر  
 بر گوی به صد زبان مکرر  
 بر گوی به صد زبان مکرر  
 برگیر زدوست جام مستی

ای دور نمای پور آزر  
 ای نار فراق بر تو گلشن  
 بردار حجاب یار از پیش  
 از چه‌ره گل‌گذار دل‌دار  
 آشفته چو گشت پیچ زلفش  
 بر گوش دل و روان درویش  
 بر گوش دل و روان درویش  
 این نقطه عطف راز هستی

### روز وصل

این خماری از سر ما می‌گساران می‌رود  
 غمزه را سر میدهد غم از دل و جان می‌رود  
 زاغ با صد شرمساری از گلستان می‌رود  
 هر چه غیر از ذکر یار، از یاد رندان می‌رود  
 پرده از رخسار آن سرو خرامان می‌رود  
 روز وصلش میرسد ایام هجران می‌رود

غم مخور ایام هجران رو بپایان می‌رود  
 پرده را از روی ماه خویش بالا می‌زند  
 بلبل اندر شاخسار گل هویدا می‌شود  
 محفل از نور رخ او نور افشان می‌شود  
 ابرها از نور خورشید رخسار پنهان شوند  
 وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد

### شرح پریشانی

غصه خواهم نوا نمی‌خواهم  
 زمین مرض من شفا نمی‌خواهم  
 از تو ترک جفا نمی‌خواهم  
 پس دگر من وفا نمی‌خواهم  
 مروه را با صفا نمی‌خواهم

درد خواهم دوا نمی‌خواهم  
 عاشقم، عاشقم، مریض توام  
 من جفایت به جان خریدارم  
 از تو جانا جفا وفا باشد  
 تو صفای منی و مروه من



صوفی بی صفا نمیخواهم  
ذکر و فکر و دعا نمیخواهم  
قبله، قبله نما نمیخواهم  
من فدایم فدا نمیخواهم  
ظاهری جای پا نمیخواهم

صوفی از وصل دوست بی خبر است  
تو دعای منی، تو ذکر منی  
هر طرف رو کنم تویی قبله  
هر که را بنگری فدایی تو است  
همه آفاق روشن از رخ تو است

### محفل زندان

ترک جان کرده و آشفته رویش باشم  
غافل از هر دو جهان بسته مویش باشم  
مست تا صبح قیامت زسبویش باشم  
محو چون می زده در روی نکویش باشم  
راز دار همه اسرار مگویش باشم  
همچو یعقوب دل آشفته بویش باشم

آید آن روز، که خاک سر کویش باشم  
ساغرِ روح فزا، از کفِ لطفش گیرم  
سر نهم بر قدمش، بوسه زنان تا دم مرگ  
همچو پروانه بسوزم بر شمعش همه عمر  
رسد آن روز که در محفل زندان سرمست  
یوسفم گر نزند بر سر بالینم سر

### چشم یار

چشم بیمارِ تو را دیدم و بیمار شدم  
همچو منصور، خریدارِ سرِ دار شدم  
که بجانم آمدم و شهره بازار شدم  
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم  
خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم  
از دم رندِ می آلوده مددکار شدم  
من که با دستِ بتِ میکند بیدار شدم

من بخالِ لبِ ای دوست گرفتار شدم  
فارغ از خهود شدم و کوسِ آنالِحق بزدم  
غم دلدار افکنده است بجانم شرری  
در میخانه گشائید برویم شب و روز  
جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم  
واعظ شهر که از پند خود آزارم داد  
بگذارید که از بتکده یادی بکنم



**برگرفته هایی از  
خطبه، نامه ها و سخنان  
حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه**

ترجمه مصطفی زمانی

## نامه شماره ۳۱

به فرزندشان امام حسن مجتبی (ع)

دعا

توجه داشته باش که آنکس که گنجینه هاتی آسمانها و زمین را در دست دارد بتو سفارش کرد که حاجتهای خود را از او بخواهی و خودش هم متعهد شده که حاجتت را برآورد. او دستور داده از وی بخواهی تا بتو عطا کند از او محبت بخواهی تا بتو رحم کند. خدا کسی را مانع گفتگوی با خود قرار نداده، ناگزیرت نکرده که کسی را واسطه قرار دهی، اگر گناه کردی از توبه ممنوعت نساخته و در کبفر تو عجله نکرده است و آنجا که در عرض افتضاح شدن هستی خدا آبرویت را حفظ کرده است.

خدا در قبول توبه سخت گیر نیست، نسبت به جریمه فشار نمی آورد، رحمت خود کسی را مایوس نمی گرداند.

خدا کناره گیری تو را از گناه و ثواب بحساب می آورد، گناه را یک برابر می نویسد و ثواب را ده برابر.

خدا راه بازگشت از گناه درخواست رضایت از خود را برای تو باز گذاشته است، هر گاه با خدا سخن گفتی صدایت را می شنود و هر گاه زمزمه کردی، زمزمه ات را می داند.

با این توجه خدا، وظیفه تو این است که حاجت خود را پیش خدا ببری و درون خود را برای او آشکار سازی، غم های خود را با او بگویی، مشکلاتت را برای خدا آشکار سازی، و در کارهای خود از او کمک بخواهی، و از گنجینه های رحمتش آنچنان درخواست کنی که دیگری قدرت انجام آن را نداشته باشد. عمر زیاد، صحت بدن و رزق فراوان از خدا بخواهی.

خدا کلیدهایی گنجهای خود را از طریق اجازه داده به درخواست از وی در اختیار تو گذاشته است. پس هر گاه بخواهی با دعا می توانی درهای نعمت او را باز کنی و باران رحمتش را درخواست نمایی.

فرزند، اگر خدا حاجتت را به تاخیر انداخت مایوس نباش. زیرا عطای خدا به مقدر نیت است، و چه بسا اجابت دعا را به تاخیر می اندازد، تا پاداش درخواست کننده بزرگتر گردد و برای آرزومند جالبتر باشد.

چه بسا حاجتی از خدا می خواهی و بتو نمی دهد، بلکه بهتر از آن را زود و یا دیر می دهد و یا حاجتت را در مورد چیزی که برای تو بهتر است بر می آورد خیلی از اوقات از خدا درخواستی داری که اگر آن حاجت را خدا برآورد، دین تو از بین می رود. بنابراین باید از خدا بخواهی خواهش کنی که آبروی تو را نگاه دارد و کیفیری برای تو نداشته باشد. مال برای تو باقی نمی ماند، و تو هم برای ثروت باقی نمی مانی.

### ترجمه قسمتی از خطبه ۱۸۹

#### درباره قرآن

خدا قرآن را برای رفع تشنگی علمی دانشمندان، بهار قلوب فقهاء، راه درست شایستگان و دوائی که زیان ندارد، قرار داد.

قرآن نوربست که تاریک نمی شود، ارتباطی است که پشتوانه آن محکم، پناهگاهی است مرتفع و عزیزی است برای علاقمندان.

قرآن برای عمل کنندگانش آسایش، راهنما برای پیروانش، عذر برای معتقدانش و دلیل برای کسیکه با آن سخن بگوید.

راهنمایی است برای کسیکه با آن به جنگ دشمن برود و پیروزی است برای آن کس که به آن استدلال کند.

روز قیامت کسی را که به آن عمل کرده نجات می دهد و راهواری است که بفرمانبر خود سواری می دهد، علامتی است برای کسیکه از آن نشانه بخواهد، دری است برای آن کس که به آن پناه ببرد دانشی است برای کسی که آنرا حفظ کند، قصه ای است برای کسیکه نقل نماید، حکمی است برای کسی که قضاوت نماید.

## ترجمه نامه شماره ۶۹

### نقل دروغ هم دروغ است

هر چه از مردم می شنوی برای دیگران مگو که نقل آن برای دروغگو بودن شما کافی است. و با هر چه دیگران برای تو نقل می کنند مخالفت نکن که برای نادان ماندنت همین تکذیب کافی است.

عصانیت را فرو نشان و به هنگام غضب بردبار باش، و در آن موقع که بر دشمن دست یافتی او را ببخش، و اگر با دست یافتن به قدرت کوتاه آمدی پیروزی با توست.

نعمت هایی را که خدا به تو می دهد، با شکرگذاری آن را حفظ کن. نعمت هایی را که پروردگارت به تو ارزانی داشته است از بین مبر، باید آثار نعمت هائیکه خدا به تو داده بر تو موجود باشد. توجه داشته باش که بهترین مومنین کسانی هستند که بیشتر از دیگران از شخص خود، بستگان و مال خویش در راه خدا پیشکش کنند و هر چه از پیش خود برای قیامت از کارهای خیر بفرستی برایت ذخیره می گردد و هر چه از مال و ثروت برای وراثت بگذاری سودش برای دیگران است.

از رفیقی که فکرش با عملش هماهنگ نیست پرهیز کن، زیرا رفیق اعتبار رفیق (و آزمایش و معروف او) است.

در شهرهای بزرگ سکونت کن، زیرا مرکز اجتماع مسلمانان است و از خانه های غفلت و ظلم پرهیز کن و از مراکز غفلت (از خدا و سرنوشت) و ستم و آنجا که همدستی برای اطاعت از خدا یافت نمی شود دوری کن، و فکر خود را در اختیار کسی بگذار که به تو کمک کند.

## ترجمه سخن ۱۰۹

### بهترین ها

هیچ ثروتی نتیجه بخش تر از عقل نیست. هیچ تنهایی وحشتناکتر از خود پسندی نیست. هیچ عقلی بهتر از تدبیر و فکر نیست. هیچ شرافتی بهتر از

پرهیزکاری نیست. هیچ همنشینی بهتر از خوش خلقی نیست. هیچ تجارتی بهتر از کار شایسته نیست. هیچ محصولی بهتر از پاداش الهی نیست. هیچ پرهیزکاری بهتر از توقف به هنگام شبهه نیست هیچ زهدی بهتر از پرهیز از حرام نیست. هیچ عملی بهتر از تفکر و دقت نیست. هیچ عبادتی بهتر از انجام واجبات نیست. ایمانی همانند حیا و صبر وجود ندارد. مقامی بالاتر از تواضع نیست. شرافتی بالاتر از علم نیست. عزتی بالاتر از بردباری نیست و تکیه گاهی مطمئن تر از مشاوره با عاقلان و دینداران یافت نمی شود.

### ترجمه خطبه ۱۲۳ نهج البلاغه

#### فرار از جهاد ننگ است

شخص باید در برابر دشمن از خود دفاع کند و برادر خویش را یاری نماید، دشمن را به برادر خود حواله ندهد، زیرا بر اثر فرصتی که به دست او می دهد با دوست خود همدست می گردد. (و خط متمرکزی بوجود می آورند). سوگند بخدا اگر از شمشیر دنیا شانه خالی کردید، از شمشیر عذاب خدا در قیامت در امان نخواهید بود. شما اشراف عرب و شخصیت‌های بزرگید. بدون تردید در فرار از جنگ غضب خدا، ذلت و ننگ ابدی است. فرار کننده به عمر خود نمی افزاید و فرار هم از مرگ جلوگیری نمی کند. کسی که بسوی خدا رهسپار است، بصورت تشنه ای که به آب نزدیک می گردد جلوه گر می شود. بهشت در سایه نیزه ها است. امروز اخبار واقعی (و اشخاص حقیقی) آشکار می گردند. بخدا سوگند اشتیاق من به ملاقات اینگونه تلاشگران بیش از علاقه آنان به وطن شان می باشد.

## ترجمه سخن ۳۸۰ نهج البلاغه

### درباره امر به معروف و نهی از منکر فرمود

دسته ای از مردم، با منکر با دست، زبان و قلب مخالفت می کنند این دسته امتیازات نیک را کامل کرده اند و دسته ای از مردم با زبان و قلب مخالفت می کنند، اما با دست مخالفت نمی نمایند.

این دسته دو امتیاز نیک را اختیار کرده و یک امتیاز را از دست داده اند.

دسته ای دیگر با قلب با منکر، مخالفت می کنند اما مخالفت با دست و زبان را ترک می کنند. این دسته دو امتیاز عالی از سه امتیاز را از دست داده و یک امتیاز را انتخاب کرده اند و دسته ای با منکر نه با زبان مخالفت می کنند. نه با قلب و نه با دست، این دسته مرده ی زندگانند.

تمام کارهای خوب و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، مانند آب دهنی است، در میان دریا، امر به معروف و نهی از منکر مرگ انسان را نزدیک نمی گرداند و رزق انسان را کم نمی کند. بهترین امر به معروف و نهی از منکر حرف حقی است که در برابر رهبر ستمگری زده میشود.

## ترجمه نامه ۴۷

### اصول و روابط اجتماعی از نظر امام علیه السلام

آنگاه که ابن ملجم شمشیر بر فرق امام علیه السلام زد آن حضرت در بستر بیماری به امام حسین و امام حسن (ع) چنین سفارش کرد:

شما را به ترس از خدا سفارش می کنم و توصیه می کنم که هر چند دنیا به شما روی آورد به آن توجه نکنید، نسبت به آنچه از دست می دهید اندوهگین نباشید! حرف حق بگویید برای سود آخرت انجام وظیفه کنید! دشمن ستمگر و یاور مظلوم باشید! به شما (امام حسن و امام حسین (ع)) و جمیع فرزندان و دودمانم و هر کس نامه من بدست او برسد سفارش می کنم که از خدا بترسید! امور خود را منظم و اختلافهای خود را برطرف کنید، زیرا از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود اصلاح میان دو نفر بهتر از یک سال نماز و روزه است.



خدا را، خدا را درباره یتیمان در نظر بگیرید، دهانهای آنان را برای لقمه ای نان باز نگذارید و به آنها بی اعتنایی نکنید.

خدا را، خدا را، درباره همسایگان خود در نظر داشته باشید، زیرا این سفارش پیامبر شما (ص) درباره همسایگان است. آنقدر درباره آنها سفارش کرد که ما گمان کردیم می خواهد آنان را وارث قرار دهد.

خدا را، خدا را، نسبت به قرآن در نظر بگیرید و مواظب باشید که دیگران از عمل کردن به قرآن از شما سبقت نگیرند.

خدا را، خدا را در موضوع نماز در نظر بگیرید که نماز ستون دین شماست.

خدا را، خدا را در مورد خانه خدای خود، در نظر داشته باشید، تا آنجا که قدرت دارید آن را خالی نگذارید. زیرا اگر مکه را نادیده گرفتید اعتبار خود را در نظر خدا و جهان از دست می دهید.

خدا را، خدا را در جهاد در راه خدا با مال و جان و زبان مورد توجه قرار دهید... لازم است روابط خود را حفظ کنید، در راه خدا بخشش نمائید از بی اعتنایی و قطع رابطه با یکدیگر پرهیز کنید!

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، که بر اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر، ستمگران بر شما مسلط می گردند، سپس دعا می کنید و خدا اجابت نمی کند.

## ترجمه خطبه ۱۰۲ نهج البلاغه

### غم و شادی

به دنیا با دیده بی اعتنایی که بی میل به آن هستید نگاه کنید، زیرا بخدا سوگند بزودی ساکنان زمین نقل مکان می کنند و آنانکه به خوشگذرانی با کمال آسایش به سر می برند به سخت ترین شرایط گرفتار می آیند. جوانی که رفته است به انسان باز نمی گردد و کسی نمی داند برای آینده چه بر سرش خواهد آمد، که منتظر آن باشد.

شادی دنیا با غم آلوده است نیروی بدن بطرف ضعف و سستی می گراید. بنابراین فراوان بودن شادی آفرینان، شما را مغرور نگرداند، زیرا شگفت انگیزان به شما وفا نخواهد کرد. خدا رحمت کند کسی را که فکر کند و پند بگیرد، اندرز بگیرد و بیبا شود. آنچه در دنیا وجود دارد بزودی مثل این است که از قبل نبوده است و آنچه از آخرت وجود دارد (عمل) بزودی مثل باقی ها خواهد بود. هر چیزی که شماره شود تمام می گردد، هر چه را انتظار می کشیم و آنچه در حال آزمون است بزودی نزدیک می شود.

## قسمتی از سخنان کوتاه امیرعلیه السلام

### کسب تربیت

برای تربیت همین بس، که از کارهاییکه برای دیگران بد می دانی خودت انجام دهی. تقسیم ساعت‌های شبانه روز. مومن، اوقات خود را سه قسمت می کند، در یک قسمت با خدا راز و نیاز و عبادت می کند و در قسمت دیگر وسیله زندگی را فراهم می نماید و در قسمت سوم، به دنبال لذت حلال و زیبایی می رود.

### حرف به موقع

سکوتی که دانا می کند سرانجام خوشی ندارد همانطور که گفتن از روی نادانی پایانی شایسته ندارد.

### درهای باز

خدایی که درب شکر را باز گذاشته، درب افزایش را نبسته، و درب دعا را که برای بنده باز گذاشته، درب اجابت را نبسته، و درب توبه را باز گذاشته، درب بخشش را نبسته است.

### راه برآمدن حاجت

هنگامیکه حاجتی داری قبل از اینکه از خدا بخواهی صلوات بفرستی، زیرا خداوند بزرگوارتر از آن است که دو حاجت از وی درخواست شود و یکی را برآورد و دیگری را بر نیاورد.

### مهمترین ثروت دنیا

بی نیازی بزرگ این است که به آنچه در دست مردم است بی اعتنا و از آن ناامید باشیم.

**برگرفته هایی از کتاب  
غزلیات حافظ شیرازی**

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور  
 چتر گل بر سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور  
 دائماً یکسان نماند حال دوران غم مخور  
 باشد اندر پرده بازبهای پنهان غم مخور  
 چون ترا نوحست کشتیبان ز توفان غم مخور  
 سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور  
 هیچ راهی نیست کاترا نیست پایان غم مخور  
 جمله می داند خدای حال گردان غم مخور  
 تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور  
 این دل غمدیده حالش به شود، دل بد مکن  
 گر بهار عمر باشد باز برطرف چمن  
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت  
 هان مشو نومید چون واقف نه ای ز اسرار غیب  
 ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند  
 در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم  
 گر چه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید  
 حال ما در فرقت جانان و ایرام رقیب  
 حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار



بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم  
 که در دین دامگه حادثه چون افتادم  
 آدم آورد درین دیر خراب آبادم  
 بهوای سرکوی تو برفت از یادم  
 چکنم حرف دیگر یاد نداد استادم  
 یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم  
 هر دم آید غمی از نوبه مبارک بادم  
 که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم  
 ورنه این سیل دمدام ببرد بنیادم

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم  
 طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق  
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود  
 سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض  
 نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار  
 کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت  
 تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق  
 گر خورد خون دلم مردمک دیده سزاست  
 پاک کن چهره حافظ به سر زلف زاشک



از بیدِ حادثه به پناه آمده ایم  
تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم  
بطلب کاری این مهرگیاه آمده ایم  
که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم  
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم  
از پی قافله با آتش و آه آمده ایم

ما بدین در، نه پیِ حشمت و جاه آمده ایم  
رهرو منزل عشقیم و ز سر حدِ عدم  
سبزه خط تو دیدیم و زبستان بهشت  
لنجرِ حلم تو ای کشتی توفیق کجاست  
آب رو می رود ای ابرِ خطاپوش بیار  
حافظ این فرقه پشمینه بینداز که ما

\*\*\*

یا تن رسد بجانان، یا جان زتن بر آید  
کز آتش دورنم، دود از کفن بر آید  
بگشای لب که فریاد، از مرد و زن بر آید  
ناگفته هیچ کامی، جان از بدن بر آید  
خود کام تنگدستان، کی زان دهن بر آید  
هر جا که نام حافظ در انجمن بر آید  
سزانشها گر کند خار مغیلان غم مخور  
هیچ راهی نیست کانرا نیست پابان غم مخور  
جمله می داند خدای حال گردان غم مخور  
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

دست از طلب ندارم، تا کام من بر آید  
بگشای تربتم را، بعد از وفات و بنگر  
بنمای رخ که خلقی، حیران شوند و واله  
جان بر لبست و حسرت، در دل که از لبانش  
از حسرت دهانش، آمد بتنگ جانم  
گویند ذکر خیرش در کوی عشقبازان  
در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم  
گر چه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید  
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب  
حافظا در کنج فقر و خلوتِ شهبای تار

\*\*\*

نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند  
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند  
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند  
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند؟  
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند  
عتاب یار پرچهره عاشقانه بکش  
ز مُلک تا ملکوتش حجاب بردارند  
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک  
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

زبخت خفته ملولم، بود که بیداری  
بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد  
بوقت فاتحه صبح یک دعا بکند  
مگر دلالت این دولتش صبا بکند

\*\*\*

بحسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد  
اگر چه حسن فروشان بجلوه آمده اند  
تو درین سخن انکارِ کارِ ما نرسد  
کسی بحسن و ملاحظت بیار ما نرسد  
به یار یک جهتِ حق گزارِ ما نرسد  
به دلپذیریِ نقشِ نگارِ ما نرسد  
یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد  
که گردشان بهوای دیار ما نرسد  
که بد بخاطر امیدوار ما نرسد  
غبار خاطری از رهگذر ما نرسد  
بسمع پادشاه کامکار ما نرسد  
هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی  
هزار نقد ببازار کاینات آرند  
دریغ قافله عمر کانچنان رفتند  
دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش  
چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را  
بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او

\*\*\*

دل سرپرده محبت اوست  
من که سر در نیاورم بدو کون  
تو و طوبی و ما وقامت یار  
گر من آلوده دامنم چه عجب  
من که باشم در آن حرم که صبا  
بی خیالش مباد منظر چشم  
هر گل نو که شد چمن آرای  
دور مجنون گذشت و نوبت ماست  
ملکت عاشقی و گنج طرب  
من و دل گر فدا شویم چه باک  
فقر ظاهر مبین که حافظ را  
دیده آئینه دار طلعت اوست  
گردنم زیر بار منت اوست  
فکر هر کس بقدر همت اوست  
همه عالم گواه عصمت اوست  
پرده دار حریم حرمت اوست  
زانکه این گوشه جای خلوت اوست  
زائر رنگ و بوی صحبت اوست  
هر کسی پنج روز ، نوبت اوست  
هر چه دارم زمین همت اوست  
غرض اندر میان سلامت اوست  
سینه گنجینه محبت اوست

\*\*\*

وانچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد  
 طلب از گم شدگان لب دریا می کرد  
 کو، به تایید نظر حل معما می کرد  
 و ندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد  
 گفت آنروز که این گنبد مینا می کرد  
 او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد  
 سامری پیش عصا و دید و بیضا می کرد  
 جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد  
 دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد  
 گفت حافظ، گله ای از دل شیدا می کرد

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
 مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش  
 دیدمش خرم و خندان قدح یاده دست  
 گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟  
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود  
 آن همه شعبده ها عقل که می کرد اینجا  
 گفت آن یار کز و گشت سر دار، بلند  
 فیض روح القدس ارباز مدد فرماید  
 گفتمش سلسله زلف بتان از پی چست

\*\*\*

جانم بسوختی و بدل دوست دارمت  
 باور مکن که دست زدامن بدارمت  
 دست دعا برآرم و در گردن آرمت  
 صد گونه جادوئی بکنم تا بیارمت  
 بیمار باز پرس که در انتظارمت  
 بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت  
 منت پذیر غمزه خنجر گذارمت  
 تخم محبت است که در دل بکارمت  
 در پای دمبدم گهر از دیده بارمت  
 فی الجمله میکنی و فرو می گذارمت

ای غایب از نظر به خدا می سپارمت  
 تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک  
 محراب ابرویت بنما تا سحرگهی  
 گریایدم شدن سوی هاروت بابلی  
 خواهم که پیش میرمت ای بیوفا طیب  
 صد جوی آب بسته ام از دیده بر کنار  
 خونم بریز و از غم عشقم خلاص ده  
 میگیریم و مرادم از این سیل اشکبار  
 بارم ده از کرم سوی خود تا بسوز دل  
 حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع تست

\*\*\*

ای بی خیر بکوش که صاحب خیر شوی  
 در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق  
 دست از مس وجود چو مردان ره بشوی  
 خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد  
 گر نور عشق حق بدل وجانت اوفتد  
 از پای تا سرت همه نور خدا شود  
 وجه خدا اگر شودت منظر نظر  
 بنیاد هستی تو چه زیر و زبر شود  
 گر در سرت هوای وصالست حافظا

تا راهرو نباشی کی راهبر شوی  
 هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی  
 تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی  
 آنکه رسی به عشق که بیخواب و خور شوی  
 الله کز آفتاب فلک خوبتر شوی  
 در راه ذوالجلال چوبی پا و سر شوی  
 زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی  
 در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی  
 باید که خاک در گه اهل نظر شوی





**برگرفته هایی از کتاب**

**بهار روح**

**مجموعه سوالات از مردم استاد شهید مرتضی مطهری**

**به کوشش محمد صالحی**

### علت متعدد بودن زنان پیامبر (ص) چه بود؟

همه می دانیم که رسول اکرم (ص) در ۱۰ سال آخر عمر خود یعنی زمانی که در مدینه بودند و دوره جنگهای اسلامی بود زنان بی سرپرست و فقیر در میان مسلمین زیاد شده بودند، زنان متعدد اختیار کردند که اکثریت آنان بیوه (بدون شوهر) و بزرگسال بودند و غالباً از شوهران سابق خود فرزندان داشتند. تنها دوشیزه ای که پیامبر اکرم (ص) با او ازدواج کرد عایشه بود و او به همین جهت همیشه تفاخر می کرد و می گفت من تنها زنی هستم که جز پیغمبر شوهر دیگری او را لمس نکرده است.

### آیا تقوا (خدا ترسی) موجب محدودیت انسان می شود؟

از نظر نهج البلاغه تقوا، حالتی است که به روح انسان شخصیت و قدرت می دهد و آدمی را مسلط بر خویشتن و مالک «خود» می نماید. در نهج البلاغه بر این تاکید شده است که تقوا حفاظ و پناهگاه است. نه زنجیر و زندان و محدودیت، بسیاریند کسانی که میان «مصونیت» و «محدودیت» فرق نمی نهند و با نام آزادی و رهایی از قید و بند، به خرابی حصار تقوا فرمان می دهند این مسئله مانند حجاب می ماند که برای زن مصونیت است نه محدودیت. ولی متأسفانه بعضی کوتاه فکران نادان و دشمنان دانا برای اینکه حجاب را بردارند و می گویند، حجاب مانع پیشرفت زن در عرصه اجتماع است. گاهی خیال می شود که اگر انبیاء و مذهبهای آسمانی، ما را به عبادت خدا دعوت می کنند، این با آزادی انسان مخالف است. اما باید توجه داشت که ساختمان انسان جوری آفریده شده که بدون عشق و پرستش و انس و امید نمی تواند زندگی کند، احساس علاقه و پرستش در او نهفته شده و اگر این احساس به رهبری انبیاء هدایت نشود سر از پرستش بتها و اجرام آسمانی و پرستش انسانها و طاغوت در می آورد.

بنابراین عبودیت و بندگی خدا یک اشباع صادقی است که جلوی اشباع های کاذب را می گیرد و مسیر عشق را از انحراف نجات می دهد.

## **آیا این سودهایی که بانک ها به سپرده ها می دهند جایز است یا جایز نیست؟**

مسلم به این شکل که بانک پولی را به عنوان قرض دریافت کند و به موجب قرار، سودی پرداخت کند ربا است و شرعاً اشکال دارد اما اگر قرار سود در بین نباشد، مشتری قرض بدهد و بانک در پرداخت سود، آزاد باشد مقرراتی بانک را اجبار به پرداخت سود نکرده باشد و قرض دهنده هم حق مطالبه برای خود قائل نباشد و بانک به دلخواه خود در پایان مدت، مبلغی به صاحب پول اضافه بدهد مانعی ندارد، ولی به عنوان یک معامله و یک قرار قبلی برای پرداخت سود، اشکال دارد.

## **انواع سپرده های بانکی از نظر شرعی چه عنوانی دارند؟**

امانت با قرض متفاوت است اگر امانت باشد از نظر موازین شرعی عین هر امانت باید حفظ بشود و امانتدار حق تصرف در آن را ندارد و اگر با اجازه صاحب امانت بخواهد در آن تصرف کند دیگر امانت نیست تبدیل میشود به قرض پس همه آن پولهایی که به بانک پرداخت می شود، باید اسمش را گذاشت قرض گرفتن های بانک، معنی هم ندارد که به شکل امانت بماند، چون راكد ماندن پول خودش غیرطبیعی و مضر است، بنابراین پول گرفتن بانک عنوان قرض دارد.

## **انواع سیر انسان کامل از نظر عرفا کدام است؟**

چقدر عرفا عالی و زیبا می گویند وقتی سیر انسان کامل را مشخص می کنند می گویند: سیر انسان کامل در چهار سفر رخ می دهد:

۱. سفر انسان از خود به خدا

۲. سفر انسان همراه خدا در خدا (یعنی شناخت خدا)
۳. سفر انسان همراه خدا- نه به تنهایی- با خلق خدا.
۴. سفر انسان همراه خدا در میان خلق خدا برای نجات خلق خدا.
- دیگر بهتر از این نمی شود سخن گفت (اولین سفر) سفر انسان به سوی خداست تا انسان از خدا جداست همه حرفها پوچ است وقتی که به ذکر خدا رسید و خدا را شناخت و خودش را به خدا نزدیک کرد و خدا را با خود احساس کرد همراه خدا، یعنی انسانی ربانی و الهی می شود، انسانی که یک لحظه هم از خدا غافل و به سوی خلق خدا باز می گردد، چنین انسانی برای نجات خلق خدا در میان خلق خدا حرکت می کند و برای حرکت دادن خلق خدا و نزدیک ساختن آنان به خدا کوشش می نماید.

### آیا شهدا نیز شفاعت می کنند!

در حدیث است که خداوند شفاعت سه طبقه را در قیامت قبول می کند یکی طبقه انبیاء بعد از آنها طبقه علماء (در اینجا چون اسم اوصیاء ذکر نشده است و در روایت هم از ائمه ما هست پس مقصود از علماء، علمای ربانی هستند که در درجه اول شامل خود ائمه اطهار می شود و در درجه بعد شامل علمایی که واقعاً راه آنها را پیش گرفته اند). بعد فرمود: «ثُمَّ الشَّهَدَاءُ» از این دو طبقه که بگذریم طبقه ای که در قیامت ظهور می کند برای شفاعت، طبقه شهدا هستند، این شفاعت، شفاعت هدایت است و ظهور و تجسم حقایقی است که در دنیا وقوع یافته است.

امیرالمومنین (ع) می فرماید:

«خدا شهدا را در قیامت با، بها و جلال و عظمت و نورانیتی وارد می کند که اگر انبیاء از مقابل اینها بگذرند و سوار باشند به احترام اینها پیاده می شوند، این قدر خدا شهید را با جلال و عرصه قیامت می کند.

### چرا شهید غسل و کفن ندارد؟

یکی از دستوره‌های اسلامی این است که هر فرد مسلمان که می میرد بر دیگران واجب است که بدن او را به ترتیب مخصوص غسل دهند و شستشو نمایند و در جامه هایی پاک و مخصوص کفن کنند و سپس نماز بخوانند و دفن نمایند ولی این دستور یک استثنا دارد و آن استثنا شهید است.

از این دستورها فقط نماز و دفن در مورد شهید اجرا می شود، اما غسل و شستشو یا کندن لباسهای دوران زندگی و پیچیدن در جامه ای دیگر به ترتیب خاص ابداً.

این استثنا، خود راز و رموزی دارد و نشانه این است که روح و شخصیت شهید آنچنان پاک و وارسته شده که در بدنش و در خونسش و حتی در جامه اش اثر گذاشته است بدن شهید یک «جسد متروح» است یعنی جسدی که احکام روح بر بدن جاری شده و حکم جاری شده بر بدن بر لباس و جامه جاری شده است. بدن و جامه شهید از ناحیه روح و اندیشه و حق پرستی و پاکبختگی اش کسب شرافت کرده است شهید اگر در میدان معرکه جان به جان آفرین تسلیم کند بدون غسل و کفن با همان تن خود آلود و جامه خون آلود دفن می شود.

### آیا ایجاد حریم میان زن و مرد بر اشتیاقها و التهابها نمی افزاید و طبق

اصل «الانسان حریص علی ما منع منه» حرص و ولع نسبت به اعمال

### جنسی را در زن و مرد بیشتر نمی کند؟

درست است که ناکامی بالخصوص ناکامی جنسی عوارض وخیم و ناگواری دارد ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حل نمی کند بلکه بر آن می افزاید.

در مورد غریزه جنسی و برخی غرائز دیگر برداشتن قیود، عشق به مفهوم واقعی را می میراند و طبیعت را هرزه و بی بند و بار می کند در این مورد هر چه عرضه بیشتر گردد. هوس و میل به تنوع افزایش می یابد. اینک راسل می گوید: «اگر پخش عکسهای منافی عفت مجاز بشود پس از مدتی مردم خسته خواهند شد و نگاه نخواهند کرد» درباره یک عکس بالخصوص و یک نوع بی عفتی بالخصوص صادق است، ولی در مورد مطلق «انواع بی عفتی» صادق نیست یعنی از یک نوع خاص بی عفتی خستگی پیدا می شود ولی نه بدین معنی که تمایل عفاف جانشین آن بشود، بلکه آتش و عطش روحی زبانه می کشد نوعی دیگر را تقاضا می کند و این تقاضا هرگز تمام شدنی نیست.

### چرا قرآن می گوید بهشت دارای هشت در است؟

#### آیا باین جهت که ازدحام جمعیت نشود درهای متعدد دارد یا خیر؟

می دانیم که در آن جهان تراحم نیست همانطور که خداوند حساب همه بندگان را در یک لحظه می رسد (و هو سریع الحساب) هیچ مانعی نیست که همه بندگان از یک در و در یک لحظه وارد بهشت شوند لذا مساله نوبت وصف کشیدن آنجا مطرح نیست. این امر تشریفاتی است که شخصیتها و اعیان و اشراف از یک در، و دیگران از در دیگر می روند که این مسئله در آنجا نمی تواند مطرح باشد (ان اکر مکم عندالله اتقاکم).

اینکه مردم به حسب مشاغل طبقه بندی شده اند که مثلاً فرهنگیان از یک در، و کسبه از در دیگر؟ و کارگرا از در دیگر همه اینها در نشئه ای که جز ایمان و عمل و تقوا عاملی وجود ندارد بی معنی است. در آنجا درجات است نه طبقات، هر یک از ایمان و عمل و تقوا دارای مراتب و درجاتی است، هر کسی و هر گروهی در یک گروه از ایمان و یک گروه از عمل و یک گروه از تقوا هستند. هر گروهی که از نردبان تکامل مقدار معینی بالا رفته

اند به تناسب رفعتی که از نظر تکامل در این جهان کسب کرده اند در آن جهان دری به روی آنها گشوده می شود آن جهان تجسم ملکوتی این جهان است.

### جهان بینی توحیدی یعنی چه؟

جهان بینی توحیدی یعنی درک این که جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر، وجود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنه استوار است.

جهان بینی توحیدی یعنی جهان یک قطبی و تک محوری است، جهان بینی توحیدی یعنی جهان ماهیت از اویی (انالله) و بسوی اویی (انا الیه راجعون) دارد. موجودات جهان با نظامی هماهنگ به یک سو و به یک طرف مرکز تکامل می یابند، آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست، جهان با یک سلسله نظامات قطعی که سنن الهیه نامیده می شود اداره می گردد.

جهان بینی توحیدی به حیات و زندگی، معنی، روح و هدف میدهد، زیرا انسان را در مسیری از کمال قرار می دهد که در هیچ حد معینی متوقف نمی شود و همیشه رو به پیش است.

جهان بینی توحیدی کشش و جاذبه دارد، به انسان نشاط و دلگرمی می بخشد، هدفهایی متعالی و مقدس عرضه می دارد و افرادی فداکار می سازد.

جهان بینی توحیدی تنها جهان بینی است که در آن تعهد و مسئولیت افراد در برابر یک دیگر مفهوم و معنی پیدا می کند همچنانکه تنها جهان بینی است که انسان (آدمی) را از سقوط در دره هولناک پوچ گرایی و هیچی ستایی نجات می دهد.





# برگرفته هایی از اشعار دفاع مقدس

برگزیده از کتاب آوازه های گل محمدی  
تالیف شیرینعلی کلمرادی

**شهید**

کجا می برندت، دو بال کبوتر؟  
 که از آسمان آیه های خدا صورت خاک را می نوازد  
 تمام دلت را سرودی به آتش  
 و من غرق حیرت  
 و ابری  
 که خاکستر عشق را در بغل داشت  
 نشان تو را نیمه شب  
 از شهابی که می سوخت پرسید  
 چه میراث زیبایی از تو!  
 کجا رفته ای بر دو بال کبوتر  
 زمین غرق زلزال  
 در رویت پاک و الشمس  
 فریده برازجانی

**فرمان را اطاعت کرد**

دلا یک لحظه مهلت ده  
 که اندوه عظیم و احترام بی کرانت را  
 به یاری زبان با دوستان گویم  
 زبان، الکن مشو، گنگی کناران نه  
 بگو درد دل و آزاد کن جان را  
 نباید سست بود و پای لرزان کرد  
 و دل آزرده هر ماجرای شد  
 ولی این جا سخن ز افسردگی یاسست پایبی نیست  
 ز بی مهری و یا نابختاری ها، گزارش نیست  
 سخن یا سوز دل

گوینده ی از دست دادن ها و رفتن هاست  
 دلم لرزید و دستم سست شد  
 وقتی شنیدم باز مردی پاکباز از جمله سربازان نستوه امام ما برون رفته است  
 ستایش را غم خود را فرو خوردم  
 و یادش را و نامش را  
 دوباره بر زبان آوردم و گفتم که:  
 چمران  
 بنده حق، عاشق آزاده عارف  
 شهید شاهد صادق  
 به دستور امام خود  
 خداگویان، خداجویان  
 به قاف قربت حق رهسپر گردید  
 ز نفس مطمئنه با طمانینه  
 ندای ارجعی با گوش دل بشیند  
 و فرمان را اطاعت کرد

حسن حبیبی

## اعجاز

دلا دیدی آن عاشقان را؟  
 جهانی رهایی در آوازشان بود  
 و در بند، حتی  
 قفس شرمگین از شکوفایی شوق پروازشان بود  
 پیام آورانی که در قتلگاه ترنم  
 سرودن - علیرغم زنجیر  
 اعجازشان بود!  
 به سرسبزی نخل ایثار

به این آیه های تناور  
دلا گرنه ای سنگ  
ایمان بیاور!

سید حسن حسینی

### ای همسفر

ای همسفر کنار عقلت بنشین  
نگذار کفش هایت را دیگران انتخاب کنند  
که تو فقط واکسشان بزنی  
نگذار راهت را بخشکانند  
عشت را از دست دلت بگیرند  
و با آن  
عینک دودیشان را تمیز کنند  
نگذار کلاغان خوش کلام  
پله های فرسوده نردبان را بخندند  
روی بال روحت  
طرحی از سنگ بکشند  
و آسمان اعتقادات را ابری کنند  
عطر بالت را در غار زندگی پیدا کن  
از پنجره ات تا خدا پلی بزن  
روی پل سنگری بساز  
جنگ کن، جهاد کن

تا دلت اسیر نگردد  
 چشمانت مفقود الاثر نباشد  
 حنجره ات زخمی نشود  
 تا قلمت را قلم نکنند  
 سمت را از دفتر آسمان خط نزنند  
 و خطت را نشکنند  
 مقاومت کن  
 تا اندیشه هایت را ترور نکنند  
 روزگار نامناسبی است  
 با سحر و جادو، اسب را خر می کنند  
 مباد ای سوار!  
 اسبت را خر کنند، اشکت را بدوشند  
 و طفل های شهوتشان را سیراب کرده  
 خنده هایت را فلج کنند  
 گریه هایت را مومیایی کرده، به سینه ی موزه ی تاریخ بسپارند  
 نگذار نیروی پروازت را میان ماهیچه های بالت جیره بندی کنند  
 ابریشم ایمانت را  
 به کرمهای خوشمزه ی نا ابریشمی بفروشند  
 عشق  
 جاده ی طاقت سوز است

نگذار! نگذار!

ماهچه های ایمانت را بگیرند

چراغ هایت را زیر دندان مصنوعی آسیاب شوند

همسفرت را بشناس، خوب بشناس!

و نگذار زیبایی روح را

به مزایده بگذارند

سادگی ات را حراج کنند

برای عبور و وصول

در ساهرگت عبادت کنند

نگذار شعرت را فریادت را

خونت را تحریف کنند

آسمان را به ریه هایت پخش کن

خورشید را نَفَس بکش

ماه را با طناب نگاهت اسیر کن

چشمانت را قلقلک بده

تا خوابشان نبرد

حوض حیاتت را پر از عشق کن

دلت را تکه تکه کن

و در هر غروب

بین ماهی های قرمز و سبز و سفیدت

قسمت کن و افتخار کن

که برادرت شهید شده است

پدرت جانبازی صبور است

دوستانت، همه آزاده ای رؤوف هستند

هم وطنانت

بسیجیان مخلص

و رهبرت

رزمنده ای سبکبال  
 ای گذرمندا!  
 ای همسفر  
 گریه کن  
 ولی نگذار  
 با آتش نگاهت  
 سیگار آسایش را روشن کنند  
 سید عظیم رفیق نیا

### پرواز در سه رنگ

ای روح آسمانی رویش بهارتر  
 وقتی می آیی  
 سرسبز و رو سفید  
 همگام با گل های ناشکفته ی گیلان  
 در پیشگاه مقدمت آغوش می شویم  
 از عطر گیسوان تو مدهوش می شویم  
 ای معنی شگفت شکفتن  
 ما را ببر به اوج شکوفایی  
 گیلان چون به اوج رسد  
 سرخ شود  
 در حیرتم چه قدر تماشایی است  
 سیری چنین قشنگ، پرواز در سه رنگ  
 سبز و سپید و سرخ  
 این پرچم قبیله ی گیلان است  
 نعمت ... شمسی

## منابع و مأخذی که در تهیه این کتاب از آنها استفاده شده است

- ۱- پندها و مثلها نوشته آیت ... حائری شیرازی
- ۲- تفسیر نور نوشته حجه الاسلام و المسلمین محسن قرائتی
- ۳- مثنوی مولوی
- ۴- آنچه یک جوان باید بداند نوشته رضا فرهادیان
- ۵- قطعات نوشته حجه الاسلام و المسلمین جواد محدثی
- ۶- کلیات سعدی شیرازی
- ۷- دیوان حضرت امام خمینی (ره)
- ۸- نهج البلاغه امیرالمومنین (ع) ترجمه مصطفی زمانی
- ۹- دیوان حافظ
- ۱۰- بهار روح به کوشش محمد صالحی
- ۱۱- مجموعه شعر دفاع مقدس به کوشش شیرینعلی گلمرادی